

تحول ساخت کُنایی در فارسی نو^۱

حامد نوروزی (فرهنگستان زبان و ادب فارسی - استادیار دانشگاه بیرجند)

چکیده: ساخت فعل ماضی گذرا در دوره میانه را ساخت کُنایی (ارگاتیو) می‌نامند که سابقه آن به دوره باستان می‌رسد. به عقیده بسیاری از محققان این ساخت به فارسی نو رسمی نرسیده است؛ ولی نمونه‌هایی از آن هنوز در گویش‌ها و زبان‌های ایرانی مانند پشتو، کردی و تالشی دیده می‌شود. دو سؤال مهم درباره تحول این ساخت از دوره میانه به دوره نو وجود دارد. اول اینکه چطور ساخت ماضی گذرای دوره میانه که ساختی کُنایی بود، به ساخت ماضی ساده در فارسی نو تبدیل شد؟ دوم اینکه آیا نشانه‌ای از کاربرد ساخت کُنایی در فارسی نو وجود دارد؟ این مقاله کوششی است برای پاسخ به این دو سؤال مهم. در پاسخ سؤال اول، ابتدا نظر ایران‌شناسان برجسته در این زمینه نقل و بررسی می‌شود و سپس پاسخ نگارنده ارائه می‌گردد. در پاسخ سؤال دوم نیز نشان خواهیم داد که گونه‌هایی از ساخت کُنایی در برخی متون کهن فارسی نو، که عموماً در دوره تکوین زبان فارسی به نگارش درآمده‌اند، دیده می‌شود.

کلیدواژه‌ها: ساخت کُنایی (ارگاتیو)، فارسی میانه، فارسی نو، گویش، تحول نحوی.

۱. نگارنده در نگارش این مقاله خود را مدیون دکتر محمد دبیرمقدم می‌داند. ایشان با معرفی کردن و در اختیار قرار دادن منابع این حوزه و همچنین مطالعه مقاله، نگارنده را از راهنمایی‌های ارزنده خود بهره‌مند ساختند. از ایشان سپاسگزارم.

۱. مقدمه

ساخت فعل‌های ماضی گذرا در پهلوی در گروهی از ساخت‌های فعلی جای می‌گیرد که آنها را کُنایی^۱ می‌نامند. مهم‌ترین ویژگی ساخت کُنایی در پهلوی مطابقت شناسه‌های فعلی با مفعول، به‌جای عامل (= فاعل) است (در مورد گونه‌های مختلف مطابقت در ساخت کُنایی از منظر رده‌شناسی زبان: Dabir-MoqHaddam 2012, 31-36 & 68-69). آنچه درباره تاریخچه کاربرد این ساخت در دوره‌های مختلف زبان فارسی گفته می‌شود چنین است: ساخت ماضی متعدی از دوره باستان به دوره میانه رسیده است، اما در فارسی نو رسمی از میان رفته و ساخت ماضی متعدی دوره میانه، در کنار ساخت ماضی لازم، با تحولاتی ساخت مفعولی ماضی مطلق را شکل می‌دهد^۲. اما با جستجو در متون دوره تکوین فارسی نو ساخت‌هایی دیده می‌شود که به نظر می‌رسد نشان‌دهنده انواع دیگری از تحول ساخت کُنایی در دوره نو باشند؛ زیرا این ساخت‌ها با اینکه کُنایی تمام‌عیار نیستند و برخی ویژگی‌های کُنایی را از دست داده‌اند، در مرحله‌ای بین ساخت کُنایی دوره میانه و ساخت فاعلی - مفعولی دوره نو هستند.

در این مقاله ابتدا ویژگی‌های یک ساخت کُنایی تمام‌عیار معرفی خواهد شد. سپس با ملاک قرار دادن این ویژگی‌ها، کاربرد ساخت کُنایی در دو بخش بررسی می‌شود. مرحله اول دوره میانه: در این بخش ساخت ماضی متعدی دوره میانه و تحولات و درجه کُنایی‌بودگی آن در بافت‌های مختلف سنجدیده خواهد شد. مهم‌ترین تحول ساخت ماضی متعدی، یعنی تحول آن از یک ساخت کُنایی به یک ساخت فاعلی - مفعولی نیز در همین مرحله بررسی می‌شود؛ زیرا نمونه‌هایی از این تحول در دوره میانه

۱. به گفته زوندردمان نویسندگان مختلف، اسامی مختلفی را برای این ساخت پیشنهاد می‌کنند: مجهول (passive)، ملکی (possessive)، عامل‌دار (agential) و کُنایی/ارگاتیو، اما تفاوت قابل تشخیصی بین آنها نیست (Haiq 2008: 93).

۲. در دوره نو، ساخت کُنایی تنها در برخی از گویش‌ها و زبان‌های ایرانی، به‌ویژه گویش‌های شرقی، مرکزی، غربی و شمال غربی رواج دارد. برای مثال ساخت کُنایی در کردی و زبان‌های ایرانی (Haiq 2004 & 2008)، بلوچی (لاشاری، ایرانشهری، سراوانی، خاشی)، دوانی، لکی و لارستانی (Dabir-MoqHaddam 2008)، دری یزد (Farudi and Tusarvandani 2005 & 2008)، بلوچی (Korn 2008 & 2009)، پامیری (Wendland 2008)، پشتو (Mirdehghan and Jahangiri 2005)، تالشی (Stilo 2008)، بیدهن (وهن) (Tafazzoli 1986)، تاتی خلیخال (رضایتی کیشه‌خاله و سبزی‌علی‌پور ۱۳۸۶) و بسیاری گویش‌های دیگر بررسی شده است.

دیده می‌شود. مرحله دوم، دوره نو: در این بخش، ساخت‌های بازمانده از ساخت کُنایی در فارسی نو بررسی خواهد شد. این ساخت‌ها به دو گروه تقسیم می‌شود: اول ساخت‌هایی که از نظر مطابقت فعل و حالت دستوری عامل کُنایی هستند و دوم ساخت‌هایی که تنها از نظر مطابقت کُنایی هستند. از دیدگاهی دیگر نیز این ساخت‌ها در دوره نو به دو بخش ساخت‌های عادی - احتمالی و ساخت‌های غیر عادی - احتمالی تقسیم می‌شود.

۲. ویژگی‌های دستوری عناصر جمله در ساخت کُنایی

در زبان‌های ایرانی چهار ویژگی دستوری در شکل‌گیری ساخت کُنایی تأثیرگذارند: مطابقت فعل^۱، حالت^۲، زمان^۳ و جهت^۴. از نظر مطابقت در شناخته‌شده‌ترین و قدیم‌ترین ساخت کُنایی (یعنی در فارسی میانه)، فعل از نظر شخص و شمار با مفعول مطابقت دارد، نه با عامل (در مورد انواع مطابقت در زبان‌ها و گویش‌های ایرانی امروز: Dabir-Moghaddam 2012, 36-68). از نظر حالت، کُنایی ساختی است که در آن ویژگی‌های دستوری مفعول^۵ با ویژگی‌های دستوری فاعل^۶ یکسان و با ویژگی‌های دستوری عامل^۷ متفاوت باشد. در ساخت کُنایی فاعل و مفعول در حالت فاعلی^۸ قرار دارند؛ درحالی‌که عامل^۹ حالت غیرفاعلی^۹ دارد.

اما در ساخت فاعلی - مفعولی ویژگی‌های دستوری فاعل شبیه ویژگی‌های عامل و متفاوت با مفعول است؛ فاعل و عامل در حالت فاعلی^{۱۰} هستند و مفعول در حالت مفعولی است (PAYNE 1998: 555) و فعل نیز به جای مفعول، با فاعل مطابقت دارد. از نظر جهت نیز به این دلیل که ساخت کُنایی تمام‌عیار، به طور سنتی مجهول دانسته می‌شود^{۱۱}

1. verb agreement	2. case	3. tense	4. voice
5. object	6. subject	7. agent	8. absolute/ direct
9. oblique	10. nominative		

۱۱. بسیاری بر این عقیده‌اند که این ساخت از صفت مفعولی مجهول (passive past participle) با ساختواژه وصفی (adjectival morphology) مشتق شده و به همین دلیل مجهول است (PAYNE 1998: 555): این صورت‌های صرفی بازمانده شیوه استعمال فارسی باستان است. فعل ماضی متعدی به صورت مجهول بیان می‌شود و معادل است با «کرده من»، «کرده تو» و... (ناتل خانلری ۱۳۸۲: ۲۰۱/۲). ویندفور معتقد است این ساخت با اینکه مجهول بود، کارکرد معلوم داشت و در برابر ساخت مجهول رایج قرار می‌گرفت (ویندفور ۱۳۸۳: ۴۲). بحث مجهول

(Tafazzoli 1986: 483) نیاز به مفعول دارد و بنابراین جهت آن همواره «گذرا» است. از نظر زمان، ساخت کُنایی تنها در ساخت‌های فعلی‌ای یافت می‌شود که بر مادهٔ ماضی بنا شده

→

بودن منشأ این ساخت در فارسی باستان را نخستین بار گایگر (Geiger 1893) در مقالهٔ معروف خود مطرح کرد. گایگر در مقالهٔ خود از نوعی ساخت مجهول افعال گذرای ماضی در نواحی مختلف ایران سخن می‌گوید و سپس جملهٔ معروف (DB I 27-8) *ima tya manā kartam pasāva yaθā xšāyaθiya* را از فارسی باستان نقل می‌کند و مدعی می‌شود که این جمله نیز دارای همان ساخت مجهول است (Ibid: 1). اما بنونیست (Emil Benveniste) این دیدگاه را زیر سؤال برد. وی معتقد است این ساخت در حقیقت ملکی (possessive) بوده و A با فعل رابطهٔ اضافی (genitive) داشته است (Cardona 1970: 1). نظر بنونیست تا مدت‌ها مورد قبول بود، اما کاردونا (Ibid) مجدداً نظر گایگر را در مورد مجهول بودن این ساخت تأیید کرد. وی در این مورد می‌نویسد: در جملهٔ *tya manā kartam* (= آنچه توسط من کرده شد)، *manā* عامل فرض می‌شود و حالت اضافی (genitive) دارد و همراه با یک وجه وصفی (= *kr̥tam*) ظاهر می‌شود. این ساخت موارد مشابه دقیقی در اوستایی و هندی دارد. این ساخت فارسی باستان معمولاً به‌عنوان یک ساخت ملکی معرفی می‌شود، اما این دیدگاه غیر قابل قبول است. داده‌های فارسی باستان سبب می‌شود که *manā krtam* به‌عنوان یک ساخت مجهول طبقه‌بندی شود که با داده‌های هندی و اوستایی هماهنگ است. این ساختار به‌صورت *manā kartam* (در ایرانی) و *mama krtam* (در هندی) در الگوهای نحوی اسمی و فعلی‌ای دیده می‌شود که جایگزین یک ساخت فعلی هندوایرانی کهن‌تر هستند که در آن عامل در حالت بایی (instrumental) ظاهر می‌شود (Idem). لازار (Lazard 1979) نیز گفته‌های کاردونا را با یک نمونهٔ جدید از فارسی باستان مجدداً تکرار می‌کند. وی عبارت‌هایی مانند (DB I 27, IV 1-2) *ima tya manā kartam utāmai anyiašciy vasiy astiy kartam* (DB IV 46-7) را که در ماضی گذرا دیده می‌شود، جانشین نوعی ماضی ترکیبی (synthetic perfect) می‌داند که در زبان‌های هندوایرانی رواج داشته، ولی به تدریج فراموش شده است. بازماندهٔ این نوع ماضی ترکیبی در زمان هخامنشیان در کتیبهٔ بیستون [DB I 27] به‌صورت تحول‌یافتهٔ صفت مفعولی با پسوند *-ta* (= *kartam*)، همراه با یک عامل (= *manā*) در حالت اضافی - برایی (genitive-dative) دیده می‌شود. این ساخت به‌صورت سنتی به‌عنوان یک ساخت مجهول بررسی می‌شود (Ibid: 240). وی در نهایت می‌گوید: صفات مفعولی (همراه با پسوند *-ta*) از نظر معنایی و نحوی به طرز غیر قابل انکاری مجهول هستند (Ibid: 241). اما راستارگوویا (۱۳۷۹: ۱۴۸) در این مورد می‌نویسد: «ضمایر متصل در فارسی میانه صورت‌های تحول‌یافتهٔ ضمایر فارسی باستان در حالت اضافی و حالت مفعولی غیر فاعلی (dative) می‌باشند و در فارسی میانه یکی از معانی اصل آنها مالکیت است. در نتیجه، در ساختمان مورد بحث، عمل متعلق به فاعل می‌باشد.» بر همین اساس صادقی (۱۳۵۷: ۳۴) در مورد مجهول بودن این ساخت تردید کرده و می‌گوید: «مجهول دانستن این ساخت مربوط به بعد از چاپ مقالهٔ معروف گایگر در ۱۸۹۳ است. ضمایری که قبل از اسم مفعول می‌آیند در فارسی باستان دارای حالت مفعول غیر فاعلی و اضافه‌اند. بنابراین «ساختمان مجهول» برای این نوع ساختمان، تسمیه‌ای غلط است، زیرا این ساختمان، ساختمانی معلوم است، اما با حالت اضافهٔ ملکی بیان شده است.» در سال ۱۹۸۳ و سپس ۱۹۹۹ نودا (Noda 1999: 50) نیز در این مورد مقاله‌هایی نوشت و تأکید کرد: عبارات ماضی گذرا در فارسی میانه مجهول نیستند، بلکه ترجیحاً ساخت‌هایی کُنایی هستند که در آنها فعل کمکی نه با فاعل، که با مفعول هماهنگ است. اما وی دلیل مجهول دانستن ساخت ماضی گذرای فارسی میانه را این‌گونه بیان می‌کند: دلیل اصلی برای این ادعا [ادعای مجهول بودن

←

باشند. ساخت‌های فعلی‌ای که بر مادهٔ مضارع بنا شده‌اند، هم از نظر حالت و هم از نظر مطابقت، مفعولی^۱ هستند. منشأ تاریخی این تفاوت نیز روشن است: ساخت زمان مضارع از ساخت مفعولی ایرانی باستان مشتق شده، اما ساخت زمان ماضی از ساختی مشتق شده که روی صفت مفعولی ایرانی باستان با پسوند *-ta* بنا شده است (PAYNE 1998: 556). بنابراین در یک ساخت که از نظر حالت، مطابقت فعل، زمان و جهت، کُنایی تمام‌عیار است: ۱. A در حالت غیرفاعلی قرار دارد؛ ۲. فعل با O منطبق می‌شود؛ ۳. این ساخت تنها در زمان ماضی رخ می‌دهد؛ ۴. جهت فعل در این ساخت همواره گذراست.

→

ساخت ماضی گذرای فارسی میانه [این است که این ساخت‌ها، از مادهٔ ماضی (معمولاً وجه وصفی گذشته/ کامل (past/ perfect participle) بعلاوهٔ فعل کمکی *-h*، تشکیل می‌شوند. این ساخت بی‌شک به مجهول انگلیسی و فرانسوی شبیه است. این دیدگاه [منظور مجهول بودن ساخت‌های بالاست] توسط محققان مختلفی مانند دارمستر (James Darmesteter)، گایگر (Geiger 1893)، هرن (P. Horn)، نیبرگ (Nyberg 1974) و برنر (BRUNNER 1977) مورد تأیید قرار گرفته است (Noda 1999: 49). کلباسی (۱۳۶۷: ۷۵-۷۶) نیز در این مورد می‌نویسد: «در فارسی باستان دو حالت برای و اضافی یکسان بوده است، فاعل منطقی همراه با فعل مجهول در حالت اضافی [یا برای] می‌آمده است، ولی فاعل فعل معلوم در حالت فاعلی بوده است: *tya manā kartam* (a) آنچه کردهٔ من [است]. *tya adam akunavam* (b) آنچه من کردم. چنان‌که ملاحظه می‌شود در جملهٔ (a) که مجهول است، ضمیر *manā* در حالت اضافی است و در جملهٔ (b) که معلوم است، ضمیر *adam* در حالت فاعلی است... اما صور مجهول فارسی باستان در فارسی میانه کاربرد معلوم یافته، یعنی برای زمان گذشته و یا نمود کامل افعال متعدی به کار رفته و مجهول و نیز زمان حال معلوم در فارسی میانه شکل دیگری به خود گرفته است». اما آموزگار و تفضلی (۱۳۸۲: ۷۲) از دیدگاه معناشناسی، مجهول بودن ساخت ماضی متعدی گذرا در فارسی میانه را بررسی می‌کنند: «در صورتی که عامل در جمله ذکر نشود، فعل معنایی مجهول دارد: *mardān ōzād hēnd*: مردان کشته شدند.» راستارگویا (۱۳۷۹: ۱۴۹) نیز معتقد است: «بدون فعل رابطه (= فعل کمکی *-h*) [این ساخت] معنای ساختمان مجهول دارد.» از دیدگاه تحولات تاریخی نیز باید به این نکته توجه داشت که ساخت ماضی متعدی پهلوی، در فارسی نو به ماضی مطلق، که ساختی معلوم است، تبدیل شده. نودا (Noda 1999: 49) کلید حل این ابهام را در بررسی چگونگی این تحول می‌داند: «توضیح دربارهٔ منشأ ساخت‌های زمان گذشته و مجهول یا معلوم بودن آن، منوط است به اینکه بدانیم چطور ساخت مجهول به ساخت معلوم تبدیل شده است».

۱. پین (PAYNE 1998: 556) در همه جا اصطلاح مفعولی (accusative) را برای چنین ساخت‌هایی به کار می‌برد، اما خود متذکر می‌شود که این ساخت‌ها فاعلی (nominative) نامیده می‌شوند و مفعولی نامناسب به نظر می‌رسد.

مفهوم کُنایی با بررسی این مثال از پشتو (ساخت کُنایی تمام‌عیار) و فارسی معیار (ساخت مفعولی) روشن می‌شود:

«تو مرا دیدی»

پشتو			فارسی		
tā	zə	wúlid-əm	to	ma-rā	dīd-ī
۲ش.م.	اش.م.	اش.م. دیدن	۲ش.م.	اش.م.	۲ش.م. دیدن
غیرفاعلی	فاعلی	ماضی	فاعلی	مفعولی	ماضی

پشتو هم از نظر حالت و هم از نظر مطابقت کُنایی است؛ زیرا S و O در حالت فاعلی هستند، در حالی که A در حالت غیرفاعلی است. از سوی دیگر، فعل نیز با S و O منطبق است، نه با A. زبان‌های یغناپی و کردی کرمانجی هم به همین نحو کُنایی تمام‌عیار هستند. در مقابل، فارسی از نظر حالت، ساخت مفعولی دارد. زیرا از نظر حالت S و A در حالت فاعلی هستند، در حالی که O نشانه مفعولی «را» و به نوعی حالت غیرفاعلی دارد. از سوی دیگر، فارسی از نظر مطابقت فعل نیز مفعولی است؛ زیرا با S و A منطبق است، نه با O (Idem).

۳. بررسی ساخت ماضی متعدی فارسی میانه از نظر ویژگی‌های کُنایی

در ساختمان ماضی متعدی فارسی میانه، فعل ماضی به صورت اسم مفعول (= صفت مفعولی) (صادقی ۱۳۵۷: ۳۴) همراه با یک فعل کمکی می‌آید که [از نظر شخص و شمار] با مفعول مطابقت دارد^۱ (Tafazzoli 1986: 483). در این ساخت، عامل آن ضمیر متصل است که غالباً به حرف ربط ماقبل و یا به ضمیر نسبی متصل می‌شود. در این صورت اگر مفعول در جمله ذکر شود در حالت فاعلی است (راستارگویا ۱۳۷۹: ۱۴۹):

'w-t 'z 'wd 'hrmyn...pd 'm' bst hynd (BRUNNER 1977: 220)

۱. کلباسی این فعل کمکی را ضمیر مفعولی و همان مفعول جمله می‌داند که اسم مفعول با آن مطابقت دارد و در نقش مفعولی (مستقیم و غیرمستقیم) ظاهر می‌شود (ر.ک. کلباسی ۱۳۶۶: ۴۲۸-۴۲۹؛ ۱۳۶۷: ۷۷). برای مثال در جمله *man dād frēft-ham* 'en zan t-t ō man dād frēft-ham' را مفعول می‌داند، نه *man* را؛ به این ترتیب، وی در انتهای اسم مفعول‌هایی مانند *sāxt, guft* و مانند آن، یک ضمیر مفعولی سوم شخص مفرد با نشانه *ō* در نظر می‌گیرد که اسم مفعول با آن منطبق می‌شود (همان). در مقابل، کسانی مانند راستارگویا (۱۳۷۹: ۱۴۸) و هیگ (Hajiq 2008: 92) این فعل کمکی را فعل ربطی می‌دانند.

«توسط تو، از طریق ما، آز و اهریمن، بسته شدند». در این جمله، فعل متعدی (bst) در زمان ماضی به کار رفته و فعل کمکی (hynd) با مفعول ('z 'wd 'hrmyn) مطابقت دارد. مفعول در حالت فاعلی و عامل (-f) در حالت غیرفاعلی است. با توجه به آنچه گفته شد، ویژگی‌های یک ساخت کُنایی تمام‌عیار در دورهٔ میانه چنین است:

۱. این ساخت تنها در زمان ماضی دیده می‌شود؛ ۲. جهت فعل در ساخت کُنایی همواره گذراست؛ ۳. فعل جمله به صورت «صفت مفعولی (= مادهٔ ماضی) + فعل کمکی» به کار می‌رود؛ ۴. فعل کمکی با مفعول از نظر شخص و شمار مطابقت می‌کند؛ ۵. عامل در حالت غیرفاعلی است؛ ۶. مفعول حالت فاعلی دارد.

۱-۳ تحول ساخت کُنایی

ساخت ماضی متعدی نیز مانند همهٔ ساخت‌های صرفی و نحوی دیگر، ثابت و بی‌تغییر نیست. در طول زمان شکل‌های مختلفی از این ساخت دیده می‌شود. در این شکل‌های جدید، تمام ویژگی‌های یک ساخت کُنایی تمام‌عیار به یک اندازه دیده نمی‌شود. به عبارت دیگر، درجهٔ کُنایی‌بودگی یک ساخت کُنایی در بافت‌های مختلف نحوی و در طول زمان با هم متفاوت است. تفاوت درجهٔ کُنایی‌بودگی در گویش‌ها و زبان‌های مختلف ایرانی مشهود است؛ برای مثال «تالشی از نظر حالت کُنایی است، اما از نظر مطابقت فعل ویژگی ساخت ارگاتیو را از دست داده است. اما فارسی میانه و پارتی تا حد زیادی ویژگی کُنایی خود را از نظر حالت از دست داده‌اند، اما از نظر مطابقت فعل، ویژگی ساخت کُنایی را حفظ کرده‌اند» (PAYNE 1998, 556). بنابراین می‌توان برداری تصور کرد که یک سوی آن زبان‌ها و گویش‌های ایرانی کُنایی کامل (مانند پشتو) هستند و سوی دیگر آن زبان‌ها و گویش‌های ایرانی مفعولی (مانند فارسی معیار). اما بین دو سوی این بردار، زبان‌ها و گویش‌هایی وجود دارد که نه کاملاً کُنایی هستند و نه کاملاً مفعولی شده‌اند. به عبارت دیگر، این زبان‌ها و گویش‌ها از نظر برخی ویژگی‌های مذکور، هنوز کُنایی هستند، ولی از نظر برخی ویژگی‌های دیگر ویژگی کُنایی را از دست داده‌اند. تفاوت این ساخت‌ها و تحول برخی ویژگی‌های آن از دورهٔ میانه آغاز می‌شود و در دورهٔ نو نیز ادامه می‌یابد. تفاوت صورت‌های مختلف این ساخت در دورهٔ میانه، در زمینهٔ

مطابقت و حالتِ عامل و مفعول است و در دورهٔ نو به زمان و جهت فعل نیز سرایت می‌کند.

۲-۳ تحول ساخت کُنایی از نظر حالت در دورهٔ میانه

یکی از مهم‌ترین تحولات ساخت کُنایی که در دورهٔ میانه روی داده است، یکسان‌سازی^۱ حالت‌های عامل و فاعل است^۲ (Ibid: 557). به عبارت دیگر، در این ساخت، عامل می‌تواند [علاوه بر ضمیرهای شخصی متصل که در حالت غیرمستقیم هستند] اسم (مفرد یا جمع) یا ضمیر منفصل باشد (ر.ک. آموزگار و تفضلی ۱۳۸۲: ۶۷-۷۶). بر این اساس، راستارگویوا (۱۳۷۹: ۱۵۱) ساخت ماضی متعدی فارسی میانه را به دو نوع تقسیم می‌کند: نوع اول عامل در حالت غیرفاعلی و به صورت ضمیر متصل است که در ساخت کُنایی تمام‌عیار ذکر شد. در نوع دوم، عامل ساخت کُنایی نیز مانند فاعل افعال لازم در حالت فاعلی به کار می‌رود:

arđavān kanīčak x^vāst

توسط اردوان، کنیزک، خواسته شد.

در این جمله هم مفعول (kanīčak) و هم عامل (arđavān) اسم و دارای حالت فاعلی هستند. از سوی دیگر، در ساخت کُنایی تمام‌عیار، فاعلی بودن حالت مفعول نیز نقشی اساسی دارد. اما در نمونهٔ زیر مفعول (*man*) در حالت غیر فاعلی است^۳:

همان: ۱۴۹) *man... ađaki-t ašurzišnīktar-ič bē kart ham*

آن‌گاه تو من را رسواتر نیز کردی.

1. levelling

۲. در این تحول حالت‌های مورد نظر می‌توانند به صورت فاعلی یا غیرفاعلی یکسان شوند. برای مثال در فارسی نو، *az* (Nom.) و *man* (Acc.) فارسی میانه به صورت *man* یکسان شده‌اند. بالعکس، در آسی این دو حالت به صورت *ae* در حالت فاعلی یکسان شده‌اند (PAYNE 1998: 557). چون حالت‌های یکسان‌شده در فارسی به صورت بی‌نشان به کار می‌روند، فاعلی هستند (ویندفور ۱۳۸۳: ۳۶)، مگر اینکه حرف اضافهٔ «را» به‌عنوان نشان‌گر حالت مفعولی (کلباسی ۱۳۸۸: ۲۲) به آن اضافه شود.

۳. در مورد *man* بنگرید به: پانوش ش ۱۸. در این نمونه ممکن است پس از متروک شدن کاربرد *az* (حالت فاعلی) و از بین رفتن تقابل آن با *man* (حالت غیرفاعلی) و یکسان‌سازی حالت این دو ضمیر، *man* در حالت فاعلی به کار رفته باشد که به‌رحال نشان‌دهندهٔ یکسان‌سازی حالت مفعول و عامل است.

در این جمله فعل کمکی (*ham*) با مفعول (*man*) مطابقت دارد. فاعل جمله (*-t*) نیز در حالت غیرفاعلی است، اما مفعول نیز حالت غیرفاعلی دارد.^۱

۳-۳ تحول ساخت کُنایی از نظر مطابقت در دوره میانه

گفتیم که فعل ماضی در دوره میانه به صورت اسم مفعول همراه با یک فعل کمکی می آید که [از نظر شخص و شمار] با مفعول مطابقت دارد. اما اگر مفعول مستقیم این فعل متعدی در جمله ذکر نشود یا مفعول، سوم شخص مفرد یا یک جمله باشد، فعل کمکی نیز حذف می شود.^۲ (آموزگار و تفضلی ۱۳۸۲: ۷۷). بنابراین در چنین ساختی عنصری برای تعیین شخص وجود ندارد. زیرا این اسم مفعول^۳ به خودی خود ساخت اسمی دارد (96: 1930: SALEMANN). هیگ (93: 2008: Haiq) در این مورد می نویسد: در [فارسی میانه] در ساخت کُنایی ای که مفعول منطقی سوم شخص مفرد باشد، عامل ربطی وجود ندارد و بنابراین مطابقتی نیز [از نظر شخص و شمار] وجود ندارد. به نظر می رسد بویس (M. BOYCE) و بروئر (BRUNNER 1977) نیز به همین دلیل چنین ساخت های کُنایی ای را غیرشخصی^۴ نامیده اند (93: 2008: Haiq →). برای مثال بروئر (56: 1977: BRUNNER) ساخت زیر را غیرشخصی می نامد:

ps man pursīd^۵

سپس من پرسیدم (ترجمه به نقل از: بروئر ۱۳۷۶: ۱۵۱).

اما مهم ترین تحولی که در ساخت ماضی متعدی از نظر مطابقت روی می دهد، مطابقت فعل با فاعل به جای مفعول است. نمونه هایی که در ادامه می آید این تحول مطابقت را نشان می دهد:

۱. *man* ضمیر اول شخص مفرد در حالت غیرفاعلی است (راستارگویا ۱۳۷۹: ۱۵۰-۱۵۱) و حالت فاعلی آن *az* است. در متون متأخر فارسی میانه *man* در هر دو حالت استفاده می شود و *az* کاربرد ندارد.

۲. بعضی از محققان ساخت کُنایی را وابسته به وجود مفعول مستقیم در جمله می دانند (Farudi and Toosarvandani 2008).

۳. زالمان (Salemann 1930) به جای اسم مفعول، ستاک وجه وصفی (*participle-root*) را به کار می برد.

4. impersonal

۵. در اصل کتاب به صورت حرف نویسی *mn pwršyd* آمده است.

u- šān ... andar hanjaman ī mazdēsnañ pēš šud hēnd be ēstād hend ud namāz burd hēnd (Awn 4.6-10, vahman 1986: 83, 192: Noda 1999: 54)

و آنها... سرانجام که مزدیسنان (مزدپرستان) پیش رفتند، ایستادند و نماز بردند.

در عبارت اول، فعل گذرای namāz burd، با فعل کمکی سومشخص جمع hēnd به کار رفته که با عامل [-šān] هماهنگ است [نه با مفعول، یعنی namāz]. طبق قواعد مطابقت پهلوی این hēnd زائد و غیر دستوری است؛ زیرا در این عبارت namāz که مفعول (o) burd است سومشخص بوده، بنابراین فعل کمکی لازم نیست (Noda 1999: 54). صادقی (۱۳۵۷: ۳۵) نیز در تکوین زبان فارسی دو مورد دیگر را به نقل از هنینگ و یک مورد را نیز خود نشان می‌دهد که در آن فعل با فاعل منطبق است: ۱. گرفت هیم (=grift hēm)؛ ۲. کشان نبشتیند (=kešān nibištēnd)؛ ۳. از کارنامه اردشیر: «دستی جامگ او ساسان دادهیند».

راستارگویوا (۱۳۷۹: ۱۵۳) نیز نمونه‌ای را نشان می‌دهد که در آن فعل kartan به جای هماهنگ شدن با مفعول از نظر شخص با فاعل منطبق است:

ēn zanīšn kē kart? Artaxšēr guft kū man kart ham, pus i arđavān guft kū nē čē man kart ham.

این ساخت‌ها آغاز مرحله‌ای است که در آن ساخت کُنایی فارسی میانه به ساخت مفعولی فارسی نو تبدیل می‌شود. صادقی در مورد چنین ساخت‌هایی می‌نویسد:

در فارسی میانه [برخی ساخت‌های ماضی کامل] وجود دارد که مرحله‌ای مابین فارسی نو و پهلوی را نشان می‌دهد... این ساخت‌ها نشان‌دهنده آغاز مرحله تحول ماضی کامل پهلوی [به ماضی مطلق فارسی نو] است (صادقی ۱۳۵۷: ۳۵).

در ادامه به بررسی این مرحله خواهیم پرداخت.

۴-۳ مرحله تحول ماضی کامل پهلوی به ماضی مطلق در فارسی نو

در فارسی نو رسمی تنها یک نوع ساخت ماضی مطلق وجود دارد که مانند همه ساخت‌های فعلی در فارسی نو، مفعولی است. بنابراین می‌توان تحول انواع ساخت ماضی از دوره میانه تا فارسی نو رسمی را در جدول صفحه بعد خلاصه کرد.

فارسی میانه		فارسی نو
ناگذر	hem/ hē/Ø... + ماده ماضی + فاعل	
گذرا	ماده ماضی + (man/tō/ōy/...) عامل	... /Ø/ -i/ -am/ + ماده
	ماده ماضی + (-m/-t/-š...) عامل	ماضی + (man/ to/ u/ ...)
	hem/hē/Ø/... + ماده ماضی + مفعول + (man/tō/ōy/...) عامل	فاعل
	hem/hē/Ø/... + ماده ماضی + مفعول + (-m/-t/-š...) عامل	

تحول ساخت ماضی کامل ناگذر به ماضی مطلق در فارسی نو یک تحول واجی^۱ است که در تحول صیغه‌های زمان حال ساده از فارسی میانه به فارسی نو نیز دیده می‌شود: واج h- که در فعل کمکی دوره میانه دیده می‌شود، حذف شده، بازمانده فعل کمکی به صورت پسوند [پایانه صرفی] به انتهای ماده ماضی در فارسی نو می‌پیوندد.^۲ برای مثال:

mp: āmad hēm > *āmadēm > āmad-ē/am (Noda 1999: 52).

تحول ساخت ماضی مطلق گذرای فارسی میانه به ماضی مطلق در فارسی نو نیز مانند تحول ساخت ماضی ناگذر یک تحول واجی به نظر می‌رسد:

³ dīd hēm (mp) > *dīd am > dīd-am

نمونه‌هایی از این تحول در متون دوره میانه دیده می‌شود:

talag xward būd ud amā bōxtēm^۴ (Ps 123.7 in BRUNNER 1977: 221) (bwh̄tm = bōxtēm = bōxt hēm)

دام گسسته شد و ما خلاصی یافتیم. (ترجمه به نقل از برونر ۱۳۷۶: ۴۶۰)

1. morphological change

۲. ابوالقاسمی شناسه‌های ماضی (و مضارع) اخباری فارسی دری را بازمانده‌های شناسه‌های مضارع اخباری فارسی میانه می‌داند (ر.ک. ابوالقاسمی ۱۳۸۱: ۲۰۷). اما مطابق نظر صادقی، ساختمان ماضی ساده در فارسی نو با نوعی تحول، عیناً مانند ساختمان ماضی ساده لازم در پهلوی است. وی در این مورد نمونه‌هایی را نیز به نقل از هنینگ ذکر می‌کند (ر.ک. صادقی ۱۳۵۷: ۳۵). با توجه به اینکه در صیغه سوم‌شخص مفرد زمان مضارع در فارسی میانه و نو، شناسه -ēd به کار رفته و در همین صیغه در زمان ماضی شناسه صفر وجود دارد، به نظر می‌رسد فعل ماضی ساده فارسی دری، صورت تحول‌یافته ماضی ساده در فارسی میانه است.

۳. این تحول واجی یا ادغام (merger) بین ماضی با فعل کمکی در یک متن مانوی دیده می‌شود abāz ō hān gyāg (Noda 1999: 55) burdēnd.

۴. در اصل متن به صورت حرف‌نگار آمده است: tiky h̄wldy bwty W LNH bwh̄tm

mašihāy...ī-t arzān kartēm, kū...stāyēm^۱ (Ps 96 canon in BRUNNER 1977: 221) (krtm = kardēm = kard hēm)

ای مسیحا!... که به وسیله تو شایستگی یافتیم که تو را بستاییم (ترجمه به نقل از برونر ۱۳۷۶: ۴۶۰)

hammis dibīrān kē-šān nibištēnd dā hamāg ispurr frazaft^۲ (M 1 221-3 in BRUNNER 1977: 221) (nbyštynnd = nibištēnd = nibišt hēm)

علاوه بر دبیرانی که آنها را نوشتند تا کاملاً پایان یافت. (ترجمه به نقل از برونر ۱۳۷۶: ۴۶۱)

abāz ō hān gyāg burdēnd (Noda 1999: 54) (burdēnd= burd hēnd)

باز به آن جایگاه برده شدند.

ولی همان طور که از مثال اخیر پیداست، در این تحول، از نظر معناشناختی یک اشکال بزرگ وجود دارد؛ برای مثال dīd hēm در فارسی میانه، معنی «دیدم» در فارسی نو را ندارد؛ بلکه معنی آن چنین است: «[من توسط x دیده شدم]». به عبارت دیگر، عبارت dīd-am در فارسی نو عبارتی با مفعول مستقیم است و در فارسی میانه dīd hēm ساختی کُنایی است (Noda 1999, 52). به بیان دیگر، مهم‌ترین تغییری که در تحول ساخت کُنایی دوره میانه به ساخت مفعولی دوره نو روی می‌دهد این است که ساخت ماضی مطلق دوره میانه که به صورت مجهول یا غیرپویا^۳ فهمیده می‌شد، در دوره نو به صورت ساختی معلوم درک می‌شود (Paul 2008: 185). در مورد نقطه آغاز و علل این تحول نظرات مختلفی ارائه شده است.

۱-۴-۳ نیبرگ (Nyberg 1974) آغاز این تحول را در عبارتهایی می‌داند که عامل و مفعول آن، هر دو، سوم شخص مفرد هستند^۴:

همه زبان‌هایی که افعال ماضی آنها به صورت مجهول تفسیر می‌شوند، ناچار دچار این

۱. در اصل متن به صورت حرف‌نگار آمده است: mšyh'y...ZYt 'lč'n krtm 'YKt ...st'dmy

۲. در اصل متن به صورت حرف‌نگار آمده است: hmys dbyr'n kyš'n nbyštynnd d' hm'g 'spwr prz'pt

3. statively

۴. در تحولی دیگر که نتیجه وجود مفعول سوم شخص مفرد است، مکنزی (Mackenzie 1964: 45-48) و تفضلی (Tafazzoli 1986: 483-487) ساخت‌هایی را در فارسی میانه نشان می‌دهند که در آنها فعل کمکی به جای مفعول مستقیم، با مفعول غیرمستقیم (indirect affectee) مطابقت می‌کند. به عقیده تفضلی، دلیل شکل‌گیری چنین ساخت‌هایی نیز وجود مفعول مستقیم (= فاعل دستوری) به صورت اسم مفرد یا ضمیر سوم شخص مفرد است.

مشکل می‌شوند. زیرا فاعل صوری^۱ [= مفعول منطقی، فاعل دستوری] در یک عبارت ماضی، همواره به‌عنوان مفعول واقعی درک می‌شود؛ در نتیجه، چنین ساختی کمابیش به‌عنوان یک ساخت معلوم شناخته می‌شود. در جمله *ardawān kanīzag xwāst* تحلیل دستوری صحیح باید این باشد که اولین کلمه [*ardawān*] به‌عنوان عامل و دومین کلمه به‌عنوان فاعل [دستوری] در نظر گرفته شود. ولی از نظر روان‌شناختی *kanīzag* به‌عنوان مفعول مستقیم و *ardawān* به‌عنوان فاعل درک می‌شود (Ibid: 282).

راستارگویوا (۱۳۷۹: ۱۵۱) نیز معتقد است که در فارسی میانه ساختمان مجهول اسم مفعول به سوی ساختمان معلوم در تحول بوده است و آغاز این تحول در جملاتی است که در آنها مفعول صریح افعال متعدی ذکر نشده‌اند:

sāsān hamgōnak kart (= توسط ساسان همان‌گونه کرده شد = ساسان همان‌گونه کرد)؛
pāpak šap-ē pat x'amn dīt... (= توسط بابک شبی در خواب دیده شد... = پاپک شبی در خواب دید...) (همان: ۱۵۲).

بنابراین، طبق این نظر، در فارسی میانه هنگامی که عامل و مفعول هر دو سوم‌شخص مفرد هستند این احتمال وجود دارد که فعل کمکی Ø با عامل هماهنگ شود. در این صورت ساخت‌هایی خنثی شکل می‌گیرند که نه کُنایی تمام‌عیار هستند و نه مفعولی و در آنها نهاد و عامل و مفعول با هم برابرند (Noda 1999: 53):

$\overline{\text{ōy sag dīd}} \text{Ø} / \overline{\text{ōy sag dīd}} \text{Ø}$

نودا این الگوی جدید مطابقت، یعنی مطابقت فعل با عامل (= فاعل منطقی) را به همه صورت‌های صرفی و صیغه‌ها بسط می‌دهد (→IdEM) و نتیجه می‌گیرد از آنجاکه در ساخت سوم‌شخص مفرد، فعل کمکی محذوف، هم با عامل و هم با مفعول همخوان است، به تدریج فعل‌های کمکی غیر محذوف هم به‌جای مطابقت با مفعول، با عامل

→

زیرا در این موارد لازم نیست که فعل کمکی با مفعول مستقیم مطابقت کند. بنابراین جایگاه [نحوی] خالی، با فعل کمکی‌ای پر می‌شود که با مفعول غیرمستقیم مطابقت می‌کند (Ibid: 486). هنینگ (HENNING 1933: 245-246) نیز در متون مانوی مواردی را نشان می‌دهد که در آن مفعول به‌صورت سوم‌شخص مفرد آمده، ولی فعل کمکی نیز با صورت‌های *anād* و *ast* در جمله به کار رفته است.

مطابقت داده می‌شوند. وی این تحول را در الگوی زیر خلاصه می‌کند (Idem →):

$\overbrace{\text{ōy sag dīd } \emptyset}$	⇒	$\overbrace{\text{ōy sag dīd } \emptyset}$
$\overbrace{\text{man sag dīd } \emptyset}$	⇒	$\overbrace{\text{man sag dīd-hēm}}$
$\overbrace{\text{tō sag dīd } \emptyset}$	⇒	$\overbrace{\text{tō sag dīd-hē}}$
$\overbrace{\text{amā sag dīd } \emptyset}$	⇒	$\overbrace{\text{amā sag dīd-hēm}}$
$\overbrace{\text{ašmā sag dīd } \emptyset}$	⇒	$\overbrace{\text{ašmā sag dīd-hēd}}$
$\overbrace{\text{awēšān sag dīd } \emptyset}$	⇒	$\overbrace{\text{awēšān sag dīd-hend}}$

ایراد اساسی الگوی بالا این است که در آن به ساخت‌هایی که مفعول در آنها اول و دوم‌شخص مفرد، و اول، دوم و سوم‌شخص جمع هستند توجهی نشده و تنها ساخت‌هایی مبنا قرار گرفته که مفعول (فاعل دستوری) در آنها سوم‌شخص مفرد است و در نتیجه، ساخت نحوی بدون فعل کمکی -h شکل گرفته است. درحالی‌که در روند تحول ساخت کُنایی به ساخت مفعولی، تغییر زمانی آشکار می‌شود که عامل و مفعول، هر دو، سوم‌شخص مفرد نباشند (Paul 2008: 186). برای مثال روشن نیست جمله‌ای مانند «تو من را دیدی» در فارسی نو نتیجه تحول جمله man tō dīd-hē (توسط من تو دیده شدی) در پهلوی است که از نظر عناصر سازنده و تحول واجی فعل کمکی با جمله فارسی نو منطبق است، یا نتیجه تحول tō man dīd-hēm (توسط تو من دیده شدم) که از نظر معنایی با جمله فارسی نو منطبق است، یا نتیجه تحول جمله $\text{tō man dīd-}\emptyset$ است که با الگوی تحول نودا همخوان است. اگر این الگو بیانگر تحول همه صیغه‌های ماضی متعدی پهلوی باشد، باید پذیرفت که در دوره‌ای ساخت نحوی «عامل + مفعول + ماده ماضی + \emptyset » برای همه اشخاص به صورت یکسان به کار می‌رفته است. در نمونه‌هایی از ساخت شبه کُنایی — که در فارسی نو بررسی خواهیم کرد — نیز با اینکه فاعل تقریباً در همه صیغه‌ها دیده می‌شود، هیچ‌گاه فعل کمکی به کار نرفته است و فعل همواره به صورت ماده ماضی دیده می‌شود (نک: ادامه همین مقاله). از نظر باوئر (Bauer 2000) هم برخی ساخت‌ها در ایرانی میانه، سرانجام به صورت یک ساخت قالبی شده درمی‌آیند.

برای مثال در پهلوی به صورت *man kart* دیده می‌شود^۱ (Ibid: 219). در فارسی نو، این ساخت به صورت نشان‌دار [با اضافه شدن پایانه صرفی متناسب] برای اشخاص مختلف به کار می‌رود، برای مثال *man kard-am*. این جمله که گذرای معلوم^۲ است، جایگزین صورت اصل *manā kartam* (= کرده شده به وسیلهٔ من) شده است (Idem).

اما این نوع تحول احتمالاً تنها در مورد ساخت‌های نحوی بسیار پرکاربرد قابل تصور است، نه در مورد همهٔ ساخت‌های نحوی رایج در زبان. بنابراین سؤال اصلی این است که آیا این تحول، تحولی در ساخت فعل است؟ نودا در جای دیگر می‌گوید: «در این تحول، هیچ تغییری در سطح ساخت دیده نمی‌شود، ولی قطعاً یک تحول بزرگ در مورد الگوی مطابقت [شخص و شمار فعل با اجزای جمله] از دورهٔ میانه به دورهٔ جدید است» (Noda 1999: 53) که البته این ادعا با الگوی وی مغایرت دارد. اما در این صورت باید گفت ساخت فعل ماضی متعدی از فارسی میانه تا فارسی نو تغییری نکرده است، بلکه تصور کاربران زبان نسبت به نقش اجزای جمله و به تبع آن الگوی مطابقت شخص و شمار فعل عوض شده است. بنابراین، برای مثال جملهٔ «من سگ دیدم» در فارسی نو، نتیجهٔ تحول جملهٔ *man sag dīd-hēm* (سگ من را دید) در فارسی میانه است؛ زیرا ساخت تغییری نکرده، ولی نقش اجزای جمله و قواعد مطابقت آنها با فعل و در نتیجه مفهوم جمله دگرگون شده است.

۳-۴-۳ پاول نقطهٔ آغاز این تحول را قابلیت جابه‌جایی ضمیر متصلی می‌داند که در جایگاه عامل قرار دارد (Paul 2008: 186). وی برای شرح نظریهٔ خود جملهٔ زیر را مبنا قرار می‌دهد که نشان‌دهندهٔ مرحله‌ای مابین ساخت کُنایی و مفعولی است:

{šwdy}nd u... (g)wptynd [š]('h) (x)[w']nyd {/šudēnd ud... guftēnd: šāh xwānēd/}
(Ibid, 189)

وی نمونه‌هایی از این دست را که در آنها فعل ماضی متعدی مانند مضارع متعدی صرف شده است، با نمونه‌هایی از گویش کردی شمالی (سلیمانیه) مقایسه می‌کند:

صورت فعلی بی‌قاعدهٔ *guftēnd* یادآور یک بی‌قاعدگی مشابه در کردی شمالی است، در این

۱. وی این مدعا را بر اساس این گفتهٔ بنونیست (Emil BENVENISTE) مطرح می‌کند که ساخت‌هایی مانند *manā kartam* در متن‌های دیگر هم دیده می‌شود. این ساخت‌ها در کاربرد و ساخت ثابت هستند (BAUER 2000: 219).

2. active transitive

گوش نیز کُنایی در حال از بین رفتن است و فعل می‌تواند به‌جای مطابقت با مفعول با عامل منطبق شود. [برای مثال به ترجمه جمله «آنها آن زن [را] ندیدند» توجه کنید]:

wān	ev	pīrek	nedītin
غیرفاعلی	صفت اشاره‌ای	مفعول	منفی. ماضی ۳ش.ج.

پاول در پاورقی متذکر می‌شود که ساخت صحیح (کُنایی) فعل باید nedīt باشد (Ibid: 194). چنین مطابقت فعلی‌ای هنگامی که عامل جمع است، با بسامد بالایی در این گوش دیده می‌شود. در گوش سلیمانیه جایگاه قاعده‌مند پسوند عاملی^۱ مانند فارسی میانه پس از اولین کلمه عبارت است. اما باز هم مانند فارسی میانه به‌عنوان امکان جایگزین پسوند عاملی می‌تواند پس از فعل نیز بیاید؛ بنابراین جمله «من او را دیدم» در گوش سلیمانیه به دو شیوه بیان می‌شود: im dī = dī-m. ویژگی سرگردان بودن پسوند عاملی اولین گام به سوی ساخت مفعولی است (Ibid: 194).

۳-۴-۳ از دیدگاه ویندفور جایگزین شدن ساخت مفعولی به‌جای ساخت کُنایی در فارسی نو و برخی گوش‌های مرکزی ایران، در نتیجه از میان رفتن صورت خاص ضمائر شخصی در حالت نهادی است؛ برای نمونه جایگزین شدن ضمیر man در فارسی نو به‌جای هر دو حالت man/az در فارسی میانه (ویندفور ۱۳۸۳: ۴۳). پاول نیز از بین رفتن نظام صرفی^۲ اسامی و ضمائر^۳ را یکی از دلایل تحول ساخت کُنایی به مفعولی می‌داند (Paul 2008: 186). با از بین رفتن حالت در فارسی میانه راه برای مطابقت فعل با عامل باز می‌شود؛ زیرا در ساخت ماضی متعدی، عامل از نظر صرفی حالت غیرفاعلی و مفعول مستقیم حالت فاعلی داشت، بنابراین شناسه فعل با مفعول مطابقت می‌کرد (ویندفور ۱۳۸۳: ۴۲). اما با یکسان شدن حالت مفعول و فاعل (= عامل) فعل این قابلیت را پیدا می‌کند که با فاعل منطبق شود.

۳-۴-۴ برخی گسترش الگوی مطابقت افعال لازم به الگوی مطابقت افعال متعدی را نیز عاملی در تحول ساخت کُنایی به ساخت مفعولی می‌دانند؛ زیرا در صرف افعال

1. agential suffix

2. flexional system

۳. تمایز حالت در دوره میانه جز در چند مورد محدود از میان رفته است. نخست در اسامی جمع، دوم در اسامی خویشاوندی و سوم در ضمیر اول‌شخص مفرد (Paul 2008: 186) (→).

ماضی ساده ناگذر فعل کمکی h- که در دوره نو به صورت پایانه‌های صرفی درمی‌آید، با فاعل هماهنگ است. صادقی در این مورد می‌نویسد:

هیننگ جمله kēsān niβištēnd را آمیخته‌ای از فارسی و پهلوی می‌داند، زیرا پهلوی این فعل به صورت «کشان نبشت» یا «کی نبشت» گفته می‌شود و صورت فارسی آن، چنان‌که می‌دانیم، «که نبشتند» یا «که نوشتند» است... آنچه صحیح‌تر به نظر می‌رسد این است که این مثال نشان‌دهنده تأثیر افعال ماضی لازم، نظیر «آمدن» و «رفتن»، در افعال متعددی و آغاز مرحله تحول ماضی کامل پهلوی [به ماضی مطلق فارسی دری] است (صادقی ۱۳۵۷: ۳۵).

مرحوم تفضلی نیز در یادداشتی این نکته را متذکر می‌شود که: «در [ساختمان فعل ماضی] زبان فارسی ساختمان فعل ماضی لازم دوره میانه معمول شد»^۱ (رواقی ۱۳۴۶: ۳۹۳). هیننگ نیز شناسه‌های ماضی در فارسی دری را دنباله شناسه‌های افعال لازم پهلوی می‌داند (صادقی ۱۳۵۷: ۳۵). راستارگویوا از سوی دیگر به تأثیر معناشناختی افعال لازم بر افعال متعددی نیز اشاره می‌کند. وی معتقد است در جملاتی که دارای یک مبتدا (= فاعل / عامل) و چند خبر (= فعل) هستند که اولی فعل لازم و دومی فعل متعددی است، معنای فعل به معلوم بودن تمایل دارد: «artaxšēr andar rasīt ut tīrē ētōn zad = اردشیر رسید و تیری آن‌چنان زد» (همان: ۱۵۲)، «u-š āmat 2 žan nišastak dīt» (= او آمد و دو زن نشسته دید)» (همان: ۱۵۰).

۳-۴-۵ بنا بر آنچه در بالا ذکر شد، شاید بتوان گفت برآیند ابهام در مطابقت فعلی، قابلیت جابه‌جایی پسوند عاملی، از بین رفتن حالت در فارسی میانه و وجود ساخت تثبیت‌شده و آسان ماضی مطلق ناگذر، همگی سبب از بین رفتن تمایز بین ساخت ماضی متعددی و لازم شده و ساخت ماضی مطلق را در فارسی نو شکل داده است.

۴. تحول ساخت کُنایی در فارسی نو

از دیدگاه نودا (Noda 1999: 53)، مطابقت مهم‌ترین نقش را در ساخت کُنایی فارسی میانه دارد، اما همان‌طور که پیش‌تر گفتیم، در فارسی نو اثری از افعال کمکی و هماهنگی

۱. تأثیر صرف از گذرا به ناگذر و حتی از ماضی به مضارع نمونه‌های دیگری نیز دارد که در ادامه همین مقاله به آن خواهیم پرداخت.

آن با مفعول در ساخت ماضی مطلق دیده نمی‌شود. از سوی دیگر، حالت (به معنی دوره باستان و میانه آن^۱) نیز در دوره نو از میان رفته است. بنابراین می‌توان گفت کُنایی تمام‌عیار در فارسی نو وجود ندارد. اما در دوره تکوین فارسی نو ساخت‌های فعلی‌ای دیده می‌شود که در برخی از آنها هم فاعل / عامل به صورت ضمائر متصل (غیرفاعلی) به کار رفته‌اند و هم پایانه‌های صرفی منطبق با نهاد به کار نرفته‌اند. به عبارت دیگر، فعل در این ساخت‌ها به صورت بن ماضی (= صفت مفعولی دوره میانه) به کار می‌رود. بنابراین در چنین فعل‌هایی، شاهد ساختی هستیم که به واسطه آن از یک سو با حذف شدن فعلِ کمکی منطبق با مفعول، ویژگی ساخت کُنایی را از دست داده‌اند و از سوی دیگر، با کاربرد بن ماضی به شیوه فارسی میانه، ویژگی ساخت کُنایی را حفظ کرده‌اند.

در باره کاربرد ماده ماضی به جای فعل در فارسی نو محققان دو دیدگاه مختلف دارند. در دیدگاه اول این ساخت فعلی در کنار فعل‌هایی بررسی می‌شود که پایانه صرفی آنها به قرینه لفظی حذف شده یا به دلایل سبک‌شناختی، نهاد و شناسه فعل از نظر افراد و جمع با هم منطبق نیستند. بهار در این مورد می‌نویسد: «ضمائر در عهد سامانیان و غزنویان قدری مشوش است و قاعده ثابتی ندارد». وی در ادامه، در بخش حذف ضمیر در متکلم مع‌الغیر، یک شاهد از تاریخ سیستان و شاهنامه را ذکر می‌کند: «مرا بایستی که او را زنده بدیدی» و «اگر من نرفتی به مازندران / به گردن برآورده گرز گران» و آنها را با این شاهد مقایسه می‌کند: «[کاشکی] من طاهر را بدیدی تا خدمتی کردمی (تاریخ سیستان)». وی «افراد فعل معطوف به جمع مغایب» (شتربانان از پس دیوار کلیسا فرود آمدند ... و برفت (بلعمی))، «حذف ضمیر از فعل معطوف به متکلم وحده» (العود احمد برخواندم و روی به اتمام آن آورد (المعجم)) و «آوردن ضمیر متکلم مع‌الغیر یا متکلم وحده به جای ضمیر مفرد یا جمع مغایب» (حسین دانست و مردمان شارستان که با وی طاقت نداریم، صلح پیش گرفت (تاریخ سیستان)) را نیز نمونه‌هایی از بی‌قاعدگی ضمائر می‌داند (ر.ک. بهار ۱۳۷۵: ۳۶۵/۱-۳۶۶).

صدیقیان نیز برخی از مواردی را که شناسه‌ها به قرینه یکدیگر حذف شده‌اند، جزو نمونه‌های عدم مطابقت فعل و فاعل آورده: «دو عصفور به نزدیک سلیمان شد و از مردی گله

کردند (رونق المجلس، ۲۹)^۱ (ر.ک. صدیقیان ۱۳۸۳: ۴۴). وی به این موارد نمونه‌هایی را نیز اضافه می‌کند که به دلایل سبک‌شناختی، در آنها فعل جمع برای فاعل مفرد (عالم‌افروز گفت: «این کیستند») (سمک عیار، ج ۲، ۳۱۶، به نقل از: صدیقیان ۱۳۸۳: ۴۵) و گاه برای فعل مفرد فاعل جمع (مردمان بر پل می‌رفت (رونق المجلس، ۲۱۸، به نقل از: همان‌جا: ۴۴)) به کار می‌رود.

روشن است که در این شواهد با چند نوع ساخت مختلف روبه‌رو هستیم که با یکدیگر آمیخته شده‌اند:

۱. ساخت‌هایی که در جمله‌های معطوفی به کار رفته‌اند که افعال آنها پایانه‌های صرفی مشترک دارند. معین در مورد حذف پایانه‌های صرفی در چنین جملاتی می‌نویسد: «هرگاه در عبارتی دو یا چند فعل متعلق به فاعل جمع ذی‌روح به هم عطف شوند در قدیم جایز بود که نخستین فعل — یا چند فعل اول — را جمع آورند و بقیه را مفرد» (معین ۱۳۳۷: ۱۴۶-۱۴۷). در مورد حذف قرینه‌دار پایانه‌های صرفی، محققان دیگری مانند لازار در توضیحات حذف «-ند» از برخی افعال در تفسیر عتیق و تاریخ بلعمی (Lazard 1963: 329) و قزوینی در مقدمه تاریخ جهانگشا (جوینی ۱۳۸۲: ۱۳۲/۱) نیز مطالبی نوشته‌اند.

۲. ساخت‌هایی که به دلایل سبک‌شناختی، نهاد و فعل آنها در افراد و جمع با هم مطابقت ندارند.

۳. ساخت‌هایی که در جمله‌های مجزاً (در مقابل معطوف و مرکب) به کار رفته‌اند و حذف پایانه صرفی در آنها قرینه‌دار نیست؛ بعلاوه، توجیه سبک‌شناختی نیز برای این حذف وجود ندارد. در همین دسته از ساخت‌هاست که اختلاف بین دیدگاه اول و دوم شکل می‌گیرد. دیدگاه اول این ساخت را، در کنار دو دسته اول، نوعی حذف می‌داند. برای مثال شادروان احمدی گیوی حذف پایانه صرفی در مورد اخیر را حذف به قرینه معنوی یا حذف به قرینه ضمیر می‌داند (ر.ک. احمدی گیوی ۱۳۸۰: ۱۳۷/۱-۱۴۳).

۱. وی همچنین بسیاری از نمونه‌های حذف به قرینه را التفات از یک شخص به شخص دیگر می‌داند. برای مثال التفات از اول شخص مفرد به سوم شخص مفرد: «از خواب بیدار شدم بر بالین پدر آمد» (رونق المجلس: ۲۴۰)؛ التفات از سوم شخص مفرد به اول شخص مفرد و جمع: «اندر میانه که بر بساط بی او پی پای نهادم قرآن فراموش کرد» (همان: ۲۰۲)؛ التفات از سوم شخص جمع به مفرد: «ایشان از گوشه‌ای رفتند و با یکدیگر گفت» (کلیده: ۱۰۷).

اما دیدگاه دوم این ساخت‌ها را مشابه ساخت ماضی متعدی پهلوی می‌داند. برای مثال ابوالقاسمی چهار نوع فعل را در فارسی نو نشان می‌دهد که به روش فعل‌های ماضی متعدی ایرانی میانه ساخته شده‌اند: ۱. فعل‌های ماضی با «-ی» تمنایی (مانند رفتمانی، بودتی)؛ ۲. فعل‌هایی که به جای شناسه، ضمیر منفصل، کننده آنها را مشخص می‌کند (مانند من ... بمرده بودی)؛ ۳. فعل‌هایی مانند «خوشم / ت / -ش ... آمدن» و «سردم / ت / -ش ... بودن»؛ ۴. فعل سوم‌شخص مفرد با ضمیر متصل «ش» (ر.ک. ابوالقاسمی ۱۳۸۱-۲۰۶-۲۰۷).^۱ صادقی نیز در این مورد یادداشت کوتاهی دارد:

در فارسی قرن چهارم و پنجم و به‌خصوص در شعر، تصادفاً بعضی مثال‌ها وجود دارد که ساختمان ماضی آنها عین ساختمان [ماضی مطلق گذرای] پهلوی است؛ از جمله در این شعر از ابوشکور بلخی: «پدر گفت یکی روان‌خواه بود/ به کویی فروشد چنان کم شنود». دقیقی نیز در بیت زیر این ساختمان را به کار برده است: «چو داند کم کوس بر پیل بست/ سم اسب ایشان کند کوه پست». مثال از باباطاهر: «شوانم خواب در مرز گلان کرد/ کلم و اچید و خوابم را زیان کرد». از این ابیات معلوم می‌شود که در قرن چهارم هنوز این ساختمان کاملاً از بین نرفته بوده است (صادقی ۱۳۵۷: ۳۵-۳۶).

أرساتی (Orsati) نیز به این موارد چند نمونه دیگر می‌افزاید:

ساخت مجهول یا کُنایی -m dī(d)- در تعدادی از فلهویات باباطاهر، همین طور در تعدادی از گویش‌های فارسی دیده می‌شود (در پانویس: این ساخت در شعری منسوب به سعدی با فعل dīdan در یک شعر از حافظ به گویش‌های شیرازی و در یک شعر از ابواسحاق دیده می‌شود. همه این اشعار در شیراز سروده شده‌اند (Orsati 2003: 163-4)).

مزدایور نیز در مقدمه‌ای که بر *دستورنامه پهلوی* نیبرگ نوشته است، این مصراع از فردوسی را دارای ساخت کُنایی می‌داند: «که این گفت را من ز مادر شنود» (ر.ک. نیبرگ ۱۳۸۱: مقدمه/۸). لازار نیز در توضیحاتی که در مورد «-ی» شرطی می‌دهد می‌نویسد: «ی» در برخی ساختمان‌های ماضی به کار می‌رود که از بقایای فارسی میانه هستند (Lazard 1963: 329).

۱. در مورد این دسته‌بندی ذکر دو نکته لازم به نظر می‌رسد: ۱. عنوان گروه اول، یعنی فعل‌های ماضی با -ی تمنایی، گروه دوم را نیز در بر می‌گیرد؛ ۲. در دستورهای دیگر نیز به این نکته اشاره شده است که شخص در افعال گروه سوم با ضمیر مشخص می‌شود (انوری و احمدی گیوی ۱۳۷۷: ۲۷، ۷۸؛ صادقی ۲۰۳۶: ۲۰). اما انوری صورت قدیم این ساخت را «مرا خوش آمد» و مانند آن می‌داند (انوری و احمدی گیوی ۱۳۷۷: ۲۷). در این صورت، ضمیر در چنین ساخت‌هایی متمم است و بنابراین ساخت آن با افعال ماضی متعدی میانه متفاوت است.

نگارنده نیز در این مقاله از نظر گروه دوم تبعیت می‌کند و ساخت‌های فعلی بدون شناسه را در سه گروه اصلی شبه‌کُنایی طبقه‌بندی می‌کند. چهارچوب بررسی در این مقاله به این صورت است:

دسته اول: ساخت شبه‌کُنایی شرقی	گروه اول	انواع ساخت شبه‌کُنایی در فارسی نو
دسته دوم: ساخت شبه‌کُنایی عادت‌ی - احتمالی ضمیرساخت (غربی)		
ساخت شبه‌کُنایی عادت‌ی - احتمالی شرقی	گروه دوم	
ساخت شبه‌کُنایی معین‌دار (جنوب غربی)	گروه سوم	

دو گروه اول، از نظر مطابقت، شبیه ساخت کُنایی دورهٔ میانه هستند: در هر دو گروه به‌جای فعل شناسه‌دار، مادهٔ ماضی به کار رفته است. اختلاف آنها نیز با ساخت کُنایی، حذف شدن فعل کمکی منطبق با مفعول است. اما از نظر حالت عامل، تنها گروه اول به ساخت کُنایی شبیه است: در گروه اول ساخت‌های شبه‌کُنایی، عامل به‌صورت ضمائر متصل و شبیه عامل در ماضی متعدی فارسی میانه است.

گروه اول: دستهٔ اول: در گونهٔ زبانی هروی با بسامد بالا به کار رفته و در برخی نواحی خراسان (احتمالاً حوالی سوراآباد و نیشابور) نیز به‌ندرت دیده می‌شود و به همین دلیل ساخت شبه‌کُنایی شرقی نامیده شده است، مانند: «م گفت. دستهٔ دوم: در مناطق مرکزی، غربی و برخی نواحی خراسان مانند نیشابور نیز دیده می‌شود و از آنجاکه پسوندهای نشان‌دهندهٔ عادت و احتمال نیز همراه فعل هستند ساخت شبه‌کُنایی عادت‌ی - احتمالی ضمیرساخت نامیده شده‌اند، مانند: (اگر) «کردتانی».

گروه دوم: شامل نوع دیگری از ساخت شبه‌کُنایی عادت‌ی - احتمالی است که در آن پسوند نشان‌دهندهٔ عادت و احتمال اغلب به‌صورت «-ید» /ēd/ و گاهی «-ی» /ē/ دیده می‌شود و از آنجاکه این ساخت در منابع حوزهٔ هرات و برخی نواحی خراسان دیده می‌شود، زیر عنوان ساخت شبه‌کُنایی عادت‌ی - احتمالی شرقی نامیده می‌شود، مانند: «من گفتید».

گروه سوم: تنها در متون فارسی - یهودی مربوط به جنوب غربی ایران دیده شده و از آنجاکه فقط در ساخت‌های ماضی بعید و ماضی نقلی به کار رفته است، زیر عنوان شبه‌کُنایی معین‌دار طبقه‌بندی می‌شود، مانند: «کردم بود».

خواهیم دید که در اغلب این گروه‌ها، ساخت شبه‌کُنایی به زمان گذشته و افعال متعدی (گذرا) (مطابق الگوی فارسی میانه) محدود نمی‌شود و به زمان حال و افعال لازم (ناگذر) نیز سرایت می‌کند.

۱-۴ ساخت‌های شبه‌کُنایی گروه اول

۱-۱-۴ دسته اول: ساخت شبه‌کُنایی شرقی

۱-۱-۱-۴ ساخت شبه‌کُنایی شرقی با ضمائر متصل (غیرفاعلی)

در مناجات‌های خواجه عبدالله در *طبقات الصوفیه* و بعضاً *کشف‌الاسرار* نمونه‌هایی دیده می‌شود که جدای از حذف فعل کمکی *h*- منطبق با مفعول، با الگوی ساخت ماضی مطلق در فارسی میانه مطابقت کامل دارند و در آنها از ضمائر غیرفاعلی استفاده شده است. در این مرحله از تحول ساخت ماضی مطلق گذرا به نظر می‌رسد افعال کمکی منطبق با مفعول از ساخت حذف شده‌اند، ولی هنوز حضور خود را به صورت پایانه‌های صرفی (مطابق ساخت ماضی کامل ناگذر) ثابت نکرده‌اند. نمونه‌های این ساخت:

۱. گیرم کم تو به علم بیافت (نسخه‌بدل: گیرم که تو را به علم یافتم). (خواجه عبدالله ۱۳۶۰: ۱۶۷)

۲. از دنیا بیامدی ات^۱ مرا نشناخت. (همان: ۵۹۰)

۳. از دنیا بیامدی و ات^۲ من نشناخت (نسخه‌بدل: از دنیا بیامدی و مرا نشناختی). (همان: ۶۴۴)

۴. اوت به چه بشناخت (نسخه‌بدل: او را به چه بشناختی)؟ گفت به نقض العزایم. (همان: ۶۳۶)

۵. و فرا جوانمردی گفتند که حق به چه بشناختی؟ گفت اوم، به او بشناخت. (همان‌جا)

۶. اوت به چه شناخت؟ گفت به آنکه هرگه فرا کردم او باز کرد، دانستم که همه او. (همان‌جا)

۷. هر، وی خیر، کش این قصه شنود، از ده، یازده به دریا اندازد. (همان: ۳۳۴)

۸. می‌گریختم نرستم، ای من فدای او کش بستم. (همان: ۵۳۸)

۹. و هر ناشکیبا کش خود نشناخت، به خود ور وی خودان تازد. (همان: ۳۳۴)

در جملهٔ (۱) «کم تو به علم بیافت»، م ضمیر ملکی، زمان فعل ماضی و از نظر جهت نیز، فعل «گذرا» ست. معنای جمله همان طور که در نسخه‌بدل نیز آمده «گیرم که تو را به علم

۱. مولایی در خواجه‌عبدالله (۱۳۶۰: مقدمه / صدویست) این ات را مرکب از *q* به معنی آن‌گاه (در پهلوی، واژه‌نامهٔ زاد(اسپریم)، ص ۱) و *t*- ضمیر مفعول پیوسته می‌داند. چه «ا» در ات به معنی آن‌گاه باشد یا متعلق به ضمیر پیوسته، «ات» ضمیر پیوسته است و تغییری در ساخت ایجاد نمی‌کند.

یافتیم» است. بنابراین، با توجه به حذف پایانه صرفی در فعل، تنها تفاوتی که ساخت جمله «-م تو به علم یافت» با ساخت کُنایی در پهلوی دارد، حذف صیغه دوم شخص مفرد فعل کمکی h- از این ساخت است که همان طور که گفته شد در فارسی نو دیده نمی‌شود. ساخت نمونه‌های (۲) تا (۶) نیز همانند مثال (۱) است. در این مثال‌ها نیز ضمائر -ت در «ات» و «اوت» همچنین ضمیر -م در «اوم» ضمائر متصل هستند و این ساخت (جدای از ذکر نشدن فعل کمکی h-) همان ساخت پهلوی است. «-ت من [را] شناخت» به معنی «من [را] شناختی» است. «اوت به چه شناخت» نیز به معنی «او به چه شناختی» است. «اوم به او شناخت» نیز به معنی «او به او شناختم» است. از سوی دیگر، در این نمونه‌ها هنوز ضمیر منفصل (من، تو، او...) جانشین ضمائر متصل در نقش عامل نشده است.

نمونه‌های شماره (۷) و (۸) قطعاً صورت میانه ساختی است که در فارسی نو با عنوان ش فاعلی (ابوالقاسمی ۱۳۸۱: ۲۰۷) شناخته می‌شود. در این نمونه‌ها می‌بینیم باینکه فعل سوم شخص مفرد ماضی پایانه صرفی ندارد، ضمیر غیرفاعلی برای معین کردن شخص فعل، پیش از آن آمده است. این صیغه به همین صورت در متون پهلوی نیز به کار رفته است. برای مثال *guftiš ohrmazd* (در ترجمه عبارت اوستایی *mraoṭ zaraθuštrō*) در *زندبهنم یسن* ۳ و ۴؛ ۷ و ۴؛ ۱۰ و ۴؛ ۱۰ و ۵ و... (ر.ک. *زندبهنم یسن* ۱۳۸۵: مقدمه/ یازده). ابوالقاسمی این ساخت را جزو ساخت‌هایی می‌داند که به پیروی از ماضی متعدی ایرانی میانه ساخته شده‌اند. وی مثالی را نیز از *رامین و رامین* در این زمینه ذکر می‌کند: «چو بشنید این سخن رامین بیدل/ ز آب دیده کردش خاک را گل» (فخرالدین اسعد گرگانی ۱۳۴۹: ۱۱۹). این کاربرد هنوز در زبان گفتگویی تهران رایج است (ابوالقاسمی ۱۳۸۱: ۲۰۷). آموزگار نیز نمونه‌ای را از این کاربرد در *صد در نثر نشان داده* است: «کوشد تا گزند بدان خانه رساندش» (صد در نثر ۳۲ (۵): به نقل از رواقی ۱۳۴۶: ۳۸۷). اما در مورد شاهد (۹) و تعلق آن به ساخت مورد بحث ما می‌توان تردید کرد. در این شاهد: «و هر ناشکیبا کش خود شناخت، به خود و وی خودان تازد (خواجه عبدالله ۱۳۶۰: ۳۳۴)، می‌توان -ش را متعلق به ضمیر مشترک خود نیز دانست. یعنی «که خودش [را] شناخت». نسخه‌بدل‌های این جمله چنین است: «کش خود شناخت؛ کش شناخت». در صورتی که نسخه‌بدل دوم را ملاک قرار دهیم می‌توانیم «ش» را متعلق به فعل «شناخت» بدانیم.

این ساخت هنوز در بسیاری از گویش‌های مناطق ایران مانند ایبانه‌ای (کلباسی ۱۳۸۸ الف: ۳۷)، افتری (همان: ۶۸)، الله‌آباد سعیدی (همان: ۷۹)، اوزی (همان: ۸۹) و بستکی (همان: ۱۳۲) رایج است.^۱ برای مثال در گویش نطنز فعل ماضی مطلق به صورت‌های زیر صرف می‌شود: با پیشوند فعلی «ها»: هام دا (= دادم)، هاد دا (= ندادی)، هاش دا (= داد)، هامون دا (= دادیم)، هادون دا (= دادید)، هاشون دا (= دادند)؛ بدون پیشوند فعلی: به توم دا (= به تو دادم)، توم بدی (= تو را دیدم) و ... (دهقانیان ۱۳۸۵: ۹۵ و ۱۰۷).

۲-۱-۱-۴ ساخت شبه‌کُنایی شرقی با ضمائر منفصل (فاعلی)

در گونه هروی در مواردی مشاهده می‌شود که ضمیر منفصل (فاعلی) در جایگاه عامل قرار می‌گیرد. با توجه به اینکه کاربرد ضمائر غیرفاعلی در جایگاه عامل یکی از ویژگی‌های ساخت کُنایی است، چنین ساخت‌هایی که در آنها ضمائر فاعلی به کار رفته است درجه کُنایی‌بودگی کمتری نسبت به نمونه‌های بالا دارند:

۱۰. هرگز فرا تو نخواهم گفت که: تو، ام، چیزی داد. (خواجه عبدالله ۱۳۶۰: ۱۴۵)
۱۱. هرچه من فراکرد او تباه کرد. (همان: ۶۳۶)
۱۲. ار تو بدید آن‌وقت که می‌میرانید کافران را فریشتگان، می‌زدند ایشان را بر رویها. (بخشی از تفسیری کهن: ۳۳)

در شاهد (۱۰) ضمیر منفصل تو، جانشین ضمیر متصل -ت شده و ضمیر ملکی -ام در نقش مفعول غیرمستقیم دیده می‌شود؛ به این ترتیب معنی جمله «تو، ام، چیزی داد»، «تو به من چیزی دادی» است. در شاهد (۱۱) نیز ضمیر منفصل من جانشین ضمیر متصل -م شده است. در شاهد (۱۲) با اینکه ادات شرط به کار رفته، ساخت «تو بدید» شبه‌کُنایی است؛ زیرا «ار تو بدید» در ترجمه «وَأَوَّلَى تَرَى» (انفال/ ۵۰) آمده و اگر ید انتهای بدید، پسوند شرطی باشد (نک. ساخت شبه‌کُنایی عادتی - احتمالی: ادامه همین مقاله)، ماده ماضی فعل، بد- خواهد بود، به معنی دید- که بسیار بعید است. نمونه‌های پراکنده‌ای که

۱. کلباسی در مورد ساخت کُنایی در این گویش‌ها می‌نویسد: «ویژگی کُنایی دارد، به این معنی که در زمان گذشته افعال متعدی به جای شناسه فعلی از ضمائر شخصی پیوسته استفاده می‌شود (ر.ک. کلباسی ۱۳۸۸ الف: ۳۷، ۶۷، ۷۹، ۸۹، ۱۳۲). بنابراین، از نظر کلباسی در چنین ساخت‌هایی حالت عامل، ساخت کُنایی را شکل می‌دهد.»

در بخش قبل از ساخت کنایی در فارسی نو نشان داده شد نیز همگی به این گروه تعلق دارند.

۳-۱-۴ ساخت شبه کنایی شرقی لازم (ناگذر) و مضارع با ضمایر متصل (غیرفاعلی)
ساخت ماضی مطلق گذرای دوره میانه، در فارسی نو تنها در افعال ماضی و گذرا منحصر نمی ماند؛ بلکه این ساخت به افعال ناگذر (و رابطه) و زمان مضارع نیز سرایت می کند (البته ساخت شبه کنایی مضارع و ناگذر در ساخت عادتی - احتمالی نمونه های بیشتری دارد). نمونه های معدودی که از این ساخت در زمان مضارع و در جهت لازم دیده می شود با ضمایر غیرفاعلی به کار رفته اند. بنابراین تنها از نظر زمان و جهت دارای درجه کنایی بودگی پایین تری نسبت به شواهد گروه اول هستند:

۱۳. آن وقت که پشیمان شان بود تفسیر. (شتتشی: ۱۹۶)

۱۴. ابراهیم ینال پیش تخت شیخ آمد و بایستاد. شیخ گفت چیست؟ گفت مرا بپذیر. گفت «نت وا»، گفت بایدم. (محمدبن منور ۱۳۸۱: ۱۱۶/۱)

در دو نمونه اخیر با اینکه ساخت، شبه کنایی است و نهاد (عامل) جمله با شناسه فعل هماهنگ نیست، به جای ماضی گذرا، رابطه (بود) و فعل مضارع (وا) در جمله ها به کار رفته است. نمونه شماره (۱۳) «آن وقت که پشیمان شان بود او بدیدند و بدانستند بی گمان کایشان گم شدند» در ترجمه آیه «وَلَمَّا سَقَطَ فِي اَيْدِيهِمْ وَرَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا» (اعراف / ۱۴۹) آمده و ترجمه روان آن چنین است: «و چون از آن کار پشیمان شدند و دیدند که در گمراهی افتاده اند... (قرآن مجید، ترجمه عبدالمحمد آیتی: ۱۶۹). بنابراین به نظر می رسد که ضمیر متصل - شان در - شان پشیمان بود (= پشیمان بودشان = پشیمان بودند) در تقابل با پایانه صرفی «ند» در افعال بعدی بدیدند و بدانستند قرار گرفته باشد.^۱

شاهد (۱۴) جمله ای است که در اسرار التوحید به گویش قدیم نیشابور آمده و احتمال دارد با شواهد بالا هماهنگ باشد: شفيعی کدکنی نت وا را «تو را لازم نیست» معنی

۱. احتمال دیگر این است که طبق قواعد ترجمه لفظ به لفظ که در متون مقدس دیده می شود، شان در ترجمه هم در ایدیهیم در جمله آمده باشد، اما ترجمه اصطلاحی مترجم از عبارت «و لما سقط فی ایدیهم» این احتمال را کم می کند.

می‌کند و می‌نویسد: «هنوز در کدکن «می‌باید» را «موا» تلفظ می‌کنند و می‌گویند «موا ور گویی» (محمدبن منور ۱۳۸۱: ۵۲۹/۲: تعلیقات مصحح). به این ترتیب، از دیدگاه شفیع کدکنی «ت» در نت و نقش متممی دارد. اما در همین اسرار التوحید، باید (همان: ۲۹۸/۱) دیده می‌شود که صیغه‌ای از صرف ماده مضارع بای - است. از این فعل که شبه‌معین (صادقی ۲۵۳۶: ۸۴)، فعل کمکی غیرشخصی (ابوالقاسمی ۱۳۸۱: ۲۵۱) و ناقص (انوری و احمدی گیوی ۱۳۷۸: ۶۹) نامیده می‌شود، امروزه تنها صیغه سوم شخص (مضارع ساده و اخباری و ماضی مطلق) به کار می‌رود (همان‌جا)، اما در گذشته از این فعل صورت‌های صرفی بیشتری در زمان مضارع به کار می‌رفته است؛ برای نمونه: همی بایمش (اسدی طوسی ۱۳۱۷: ۲۸۸)؛ بایم (فخرالدین اسعد گرگانی ۱۳۴۹: ۳۷۹)؛ می بایم، ... می باییت (بستان‌العارفین: ۳۲۰)؛ می بایی (خرقانی ۱۳۵۴: ۱۱۸)؛ باییم (مستملی بخاری ۱۳۶۳: ۵۷۴/۲)؛ همی بایند (سوزنی ۱۳۳۸، ۳۳۵). در ضمن، باید به تفاوت ساخت نحوی ضمیر متصل / منفصل + باید (ماده ماضی) و ضمیر متصل / منفصل + بای - (ماده مضارع) توجه نمود: «د» در باید در اصل پایانه صرفی و فاعل فعلی است که به مرور زمان و بر اثر به کار نرفتن صیغه‌های دیگر، دستگاه شخص را از دست داده و بنابراین از نظر دستوری نمی‌توان ضمائر متصلی مانند «ت» را فاعل دستوری آنها دانست؛ بلکه این ضمائر در چنین ساخت‌هایی فاعل منطقی و تعیین‌کننده شخص فعل محسوب می‌شوند و در جمله نقش متمم را می‌پذیرند (ر.ک. ابوالقاسمی ۱۳۸۱: ۲۵۱). اما در کاربرد ضمیر متصل ... بای - (ماده مضارع) می‌توان ضمیر متصل را هم فاعل منطقی و هم فاعل دستوری دانست. زیرا شخص فعل به صورت پایانه صرفی در فعل ذکر نشده (شبه ساخت نحوی کُنایی در فارسی میانه). بنابراین در جمله نت و می‌توان «ت» را ضمیر متصلی دانست که در اصل عامل و فاعل منطقی جمله است، نه متمم. در این صورت ساخت نحوی این جمله نیز شبه کُنایی به نظر می‌رسد، با این تفاوت که برای فعلی لازم به کار رفته است.

در گویش‌های زنده امروز نیز سرایت ساخت کُنایی به افعال لازم دیده می‌شود. برای مثال در گویش نطنز فعل لازم افتادن در زمان ماضی نقلی چنین صرف می‌شود: درم کته (= افتاده‌ام)، درد کته (= افتاده‌ای)، درش کته (= افتاده است)، درمون کته (= افتاده‌ایم)، دردون کته (= افتاده‌اید)، درشون کته (= افتاده‌اند) (دهقانان ۱۳۸۵: ۱۵۶-۱۵۷).

۱-۲-۴ دسته دوم: ساخت شبه کُنایی عادی - احتمالی^۱ ضمیر ساخت^۲ (غربی)

۱-۲-۴-۱ ساخت شبه کُنایی عادی - احتمالی ضمیر ساخت ماضی متعدی

در مورد این ساخت قزوینی در یادداشت‌ها (قزوینی ۱۳۳۷: ۱۴۶/۱-۱۴۷)، نیز در مقدمه تذکرة الاولیاء (عطار ۱۳۲۵: ۱/ مقدمه، کا)، نیکلسون در تعلیقات تذکرة الاولیاء (همان: ۲/ تعلیقات، ۶-۷)، هیوبرت دارک در حواشی سیاستنامه خواجه نظام‌الملک (خواجه نظام‌الملک ۱۳۶۴: ۳۶۰-۳۶۱)، بهار در بیان مختصات سبکی اسکندرنامه و جهانگشا (بهار ۱۳۷۵: ۱۴۲/۲) و نیز در توضیح ویژگی لهجه قزوین (همان: ۳۴۹/۱)، متینی در مقدمه پند پیران (پند پیران ۱۳۵۷: هشتاد) و حقوقی در تحقیق در تفسیر ابوالفتح رازی (حقوقی ۱۳۸۴: ۳۰۶-۳۰۱/۱) اظهار نظرهایی کرده‌اند که بعضاً خالی از اشکال نیز نیست. نخستین کسی که در مورد این ساخت توجیه تاریخی درست و متقنی ارائه داد، روان‌شاد احمد تفضلی بود. وی در مقاله‌ای که رواقی در سال ۱۳۴۶ به چاپ رساند^۳، یادداشتی دارد

۱. این نام‌گذاری بر اساس نظر لازار در مورد پسوندهای -ی / -ید انجام شده است: پسوند -ی / ید در ماضی و مضارع دو نقش بازی می‌کند. پسوند -ی / ید در مضارع به موارد غیر محقق (وجه التزامی) و احتمالی دلالت می‌کند؛ یعنی بر شک و شرط و تمنا و مانند آن. ولی در ماضی، علاوه بر موارد غیر محقق، بر عادت هم دلالت می‌کند، ولی بر استمرار عمل دلالت ندارد؛ مگر در برخی موارد کاربرد افعال حالتی (مانند بودن، داشتن، بایستن و نظیر اینها). در این صورت معنی پسوند ی به همی و می نزدیک می‌شود، بی‌آنکه با آنها اشتباه شود (Lazard 1963: 328). بر این اساس، پسوند -ی / -ید در مواردی که کار می‌رود که فعل بیانگر احتمال انجام کار یا عادت در انجام کار باشد (برای توضیحات بیشتر در مورد ی، می و همی ر.ک. نائل خانلری ۱۳۸۲: ۲۲۱/۲-۲۲۶).

۲. این ساخت را احمدی گیوی (۱۳۸۰: ۳۱۶/۱) «ضمیر ساخت» نامیده است.

۳. رواقی در مقاله مذکور تعدادی از جملاتی را که این ساخت در آنها به کار رفته ذکر می‌کند و ذیل آنها توضیحاتی نیز می‌آورد که در برخی موارد نیاز به اصلاحاتی دارد که در ادامه می‌آید:

۱. چون «م» میان ضمیر اول شخص مفرد [= ضمیر متصل (ملکی) اول شخص مفرد] و شناسه اول شخص مفرد مشترک است، جدا کردن فعل‌های اول شخص مفرد مربوط به ماضی استمراری یایی [برای مثال بردمی، رقتمی و...] از فعل‌های اول شخص مفرد مربوط به فعل‌های ضمیر ساخت [مقصود ساختمان فعل مورد بحث در همین بخش است] ممکن نیست و همه شواهد مربوط به ماضی استمراری یایی اول شخص مفرد را می‌توان فرض کرد که به این ساخت تعلق دارد (احمدی گیوی ۱۳۸۰: ۳۲۲/۱). لازار نیز به این یکسانی ضمیر پیوسته و پایانه صرفی در اول شخص مفرد اشاره کرده و تفکیک آن را ناممکن دانسته (Lazard 1963: 330). باین حال، رواقی تعدادی مثال را ذکر و فرض کرده که متعلق به ساخت مورد بحث ماست. برای نمونه: «سیف گفت: اگر دانستی که پدر من از تو نومید بازگشته بود، من خود بدین ملک نیامدی و از آنجا برفت و روی به کسری نهاد (تاریخ بلعمی، ۱۰۲۷)؛ گفت منم آن‌که تو را بر کنار گرفتگی و موی تو به شانه کردی (یوسف و زلیخا، از تفسیر تربت جام، ۴۵)».

که در آن این ساخت را بررسی می‌کند:

صرف فعل متعدی **گفتن** [در دورهٔ میانه] با ضمائر متصل چنین است: -m guft, -t guft, ... ضمایر متصل مذکور به جای اینکه قبل از اسم مفعول (= guft) بیاید، گاهی خصوصاً در شعر می‌تواند به اسم مفعول متصل شود: qāv vazurg zōrmand kē pad burdīft burd-u-d (ای قهرمان زورمند که تحمل رنج کردی). در این مثال ضمیر دوم‌شخص مفرد d (= ت) به اسم مفعول متصل شده (u در اینجا حرف وقایه است). dād-iš grīv ō dušmanīn (خود را به دشمنان داد). در اینجا Š (= ش) ضمیر سوم‌شخص مفرد به اسم مفعول متصل شده. در زبان فارسی ساختمان فعل ماضی لازم دورهٔ میانه معمول شده [raft hēm] رفتم، [xord hēm] خوردم.

اما از مثال‌های ما [مقصود مثال‌هایی است که رواقی در مقالهٔ خود ارائه کرده است] معلوم می‌شود که ساختمان دوم نیز در قرون اولیه گاه‌گاه در فارسی به کار رفته است و بعداً منسوخ گشته. در این مثال‌ها اسم مفعول افعال (= سوم‌شخص مفرد ماضی مطلق) همراه با ضمایر متصل -م، -ت، -ش، -مان، -تان، -شان (که برابر با ضمائر متصل پهلوی است) به کار می‌رود (تفضلی ۱۳۴۶: به نقل از رواقی ۱۳۴۶: ۳۹۲-۳۹۳).

→

۲. رواقی (۱۳۴۶: ۳۸۳) در ابتدای این بحث می‌گوید: «آنچه در بخش نخست از این یادداشت ذکر می‌کنیم صورتی از اول‌شخص مفرد است که تا به اکنون آن را حذف ضمیر در متکلم مع‌الغیر دانسته‌اند». اشارهٔ رواقی به گفتهٔ مرحوم بهار است که پیش‌تر ذکر شد، اما باید گفت آنچه به‌عنوان حذف ضمیر در متکلم مع‌الغیر معرفی شده، ارتباطی به ساخت‌های -مان، -تان، -شان ندارد و خود گونهٔ مستقلی از ساخت شبه‌کُنایی عادتی - احتمالی است که پیش‌تر بحث آن گذشت. بعلاوه، دست‌کم در دو مثال از نمونه‌های رواقی اصولاً ضمیر متصل -م نه در فعل اصلی و نه در افعال معطوف به کار نرفته است و یکسره متعلق به گونهٔ شبه‌کُنایی عادتی - احتمالی بخش قبل است: «ای کاشکی افعی آن چاه مرا بخوردی تا من بدین غمان گرفتار نیامدم». (قصص قرآن مجید: ۱۵۳)؛ «سلطان محمود... این حکایت از امیرطاهر بوعلی برگرفتی و گفتمی مرا بایستی که او را زنده بدیدی» (تاریخ سیستان، ۳۳۳). روشن است که همان‌طور که قبلاً گفتیم، به دلیل عدم کاربرد ضمیر متصل در این مثال‌ها و همین‌طور عدم کاربرد پایانهٔ صرفی متناسب با فاعل، این ساخت‌ها کُنایی محسوب می‌شود، ولی تعلق آنها به ساخت‌های -مان، -تان، -شان نیز منتفی است.

۳. رواقی (۱۳۴۶: ۳۸۷) در بخش سوم‌شخص مفرد می‌نویسد: «شین زاید و شین فاعلی اسمی است که بر این «ش» گذاشته‌اند و همان‌طور که آقای دکتر تفضلی گفته‌اند «ش» ضمیر سوم‌شخص است و بر قیاس (در جملات شرطی و تمنایی) **کردشی** بایست باشد». اما مثال‌های رواقی شامل -شی نیست و فقط -ش را در ساخت‌های غیرشرطی نشان می‌دهد. بنابراین، مانند اول‌شخص مفرد، در این صیغه نیز نمی‌توان به قطعیت نظر داد: «کیخسرو بعد از آن درگاه ایزد گرفتش (تاریخ بلعمی، ۶۱۷)؛ و آن درختان و آن میوه‌ها جمله آتش اندرش زد (تفسیر طبری، ۱۹۲۰)؛ چو او را بدیدش جهان شهریار / نشاندهش بر خویشتن نامدار (شاهنامه، ۱۲۶/۱)».

صادقی در مورد این ساخت‌ها در تکوین زبان فارسی یادداشت کوتاهی بدین شرح

دارد:

صورت‌های «کردیمان» و «کردیتان» که گاهی در متون فارسی تا قرن هفتم دیده می‌شود و صورت‌های «رفتیمان»، «رفتیتان» و «رفتندشان» که در بعضی از شهرستان‌ها از جمله قم و قزوین و اصفهان (فقط سوم شخص جمع) به کار می‌رود ترکیبی از صورت‌های پهلوی و فارسی است. اما صورت‌های شرطی (اگر) رفتمانی و (اگر) کردتانی همان طور که احمد تفضلی حدس زده دنباله صورت‌های پهلوی است. حافظ صورت بسپریمن (= بسپریمان) را به کار برده و شاهین شیرازی از شعرای یهودی معاصر ابوسعید ایلخانی صورت‌هایی نظیر «مترسیتان»، «کشیدیتان»، «جمع گردیتان»، «بیابیتان» را استعمال کرده. باباطاهر نیز این صورت‌ها را استعمال کرده: اگر مستان مستیم از ته ایمان. اینها نشان‌دهنده رواج این صورت‌ها در شیراز و همدان در قرون گذشته است. بنابراین شاید بتوان گفت صورت‌های «رفتیمان»... اساساً مربوط به مناطق غربی ایران اسلامی است (صادقی ۱۳۵۷: ۳۶).

ریاحی نیز در مقدمهٔ *مفتاح المعاملات*، با توجه به دو گونهٔ *یمان* و *مانی*

می‌نویسد:

شاید بتوان حدس زد که در برابر «مانی» که در زبان دری در نواحی شمال شرقی ایران بزرگ به کار می‌رفته «یمان» اختصاص به نواحی غربی تر مانند طبرستان داشته است (ایوب طبری ۱۳۴۹: مقدمه/ سی و چهار).

لازار نیز در این مورد می‌نویسد:

گاهی ابتدا بن فعل و سپس ضمایر پیوسته می‌آید و بعد از آن نیز پسوند «ی» /-ē/ به کار می‌رود. این نوع ساخت‌ها در اول شخص پرسامد و به ندرت در دوم شخص مفرد به کار رفته است (در اول شخص مفرد، پایانهٔ صرفی و ضمیر متصل یکسان و بنابراین غیر قابل تفکیک‌اند). گاهی پسوند «ی» /-ē/ پیش از ضمایر پیوستهٔ غیرفاعلی می‌آید، مانند: دریغا که ما ندانستیم که عرب بدین ضعیفی است و گرنه ما حرب کردیمان و این شهر را ندادیمان (تاریخ بلعمی). (Lazard 1963: 330)

با توجه به آنچه گفته شد، می‌توان دو نوع ساخت دیگر را که به نوعی با ساخت کُنایی در فارسی میانه مربوط‌اند نشان داد. البته از همهٔ صیغه‌های این ساخت‌ها نمونه‌های واضح و روشن در دست نیست:

۱. دیدمی، دیدتی (/دیدیتی)^۱، دیدشی، دیدمانی، دیدتانی، دیدشانی

— اول شخص مفرد (غیر قطعی و به قرینه «کردتی»):

ماری از دوزخ خویشتن به من انداخت. نیمه‌ای از رویم بگزید. گفت نفعه نظره اگر پیش کردتی بیش گزیدمی. (عطار ۱۳۲۵: ۶۴/۱)

— دوم شخص مفرد (ت + ی):

والله اگر نه آن بودی که از امت من که جماعتی در حق تو آن گویند که نصاری در حق عیسی مریم علیه‌السلام گفتند، امروز در حق تو چیزی گفتمی که تو بر هیچ قوم گذر نکردتی الا خاک زیر قدم‌های تو برگرفتندی تا بر آن طلب رحمت کنند. (محمدبن حسین رازی ۱۳۶۱: ۵۲۶/۲)

قناعت کردتی بر نان زمانی / وزین سگ بوذنت بوذی امانی (عطار ۱۳۵۹: ۳۶۷).

— سوم شخص مفرد (شاهد ندارد)^۲

— اول شخص جمع (- مان + ی):

اگر ما دزد بودمانی، آن درمها... بازنیاوردمانی. (بلعمی ۱۳۴۱: ۳۱۰)
چه کردمانی و محبت بر ما بودی که دستوری نبود. (خواجہ نظام‌الملک ۱۳۶۴: ۱۳۶)
از آنجا گیاه خوردمانی یا از درختان میوه یافتمانی. (اسکندرنامه: ۹۵)

۱. در مورد صیغه مفرد مخاطب [-ی] + ضمیر پیوست + ی (مانند نکردتی (جوینی ۱۳۸۲: ۱۸۱/۱)، بستدیتی (پند پیران: ۸۸))، باید به دو نکته توجه کرد: نخست اینکه همان طور که مرحوم بهار هم گفته، این ساخت هم برای مفرد مخاطب به کار می‌رود و هم برای جمع مخاطب. در صورتی که در مورد دوم شخص مفرد باید بن ماضی + یت/تی و در مورد دوم شخص جمع باید بن ماضی + یتان/تانی باشد: دوم شخص مفرد: «اگر تو پارسا بودیتی، این چنین نکردیتی» (پند پیران: ۷۶)؛ دوم شخص جمع: «اگر باشیدیتی در خانه‌هاتان، بیرون آمدندی آنها» (نسفی ۱۳۵۳: ۱۰۳/۱)؛ نوید دادیتی (= تواعدتم) (فرهنگنامه قرآنی: ۵۷۶/۲). نکته دوم اینکه پایانه صرفی جمع مخاطب نیز «-ید» است و در این شناسه گاهی حرف «د» تبدیل به «ت» می‌شود. مانند: «مگراییت به سوی ظالمان چه بوزدتان آتش سوزان» (نسفی ۱۳۵۳: ۱/ بیست‌وهفت). این تحول امری بسیار رایج در متون کهن فارسی است و به منطقه‌ای خاص اختصاص ندارد (در مورد تحول ید < یت رک. محمدبن منور ۱۳۸۱: مقدمه/ دوپست‌وسی‌وچهار). بنابراین انتساب صیغه دوم شخص جمع (-[یت]-تی) به ساخت‌های بالا جای تأمل است.

۲. احمدی گیوی در دستور تاریخی فعل (۳۲۴/۱) شعری از انوری را با ملاحظات مربوط به این صیغه و ساخت می‌داند: «ایدر است آن که همی داشتتی جم پنهان/ ایدر است آن که همی جست به جهد اسکندر (انوری (دبیرسیاقی)، ۱۰۷)». فاعل فعل پنهان داشتتی «جمشید» و سوم شخص است و به دلیل اینکه یکی از نسخه‌بدل‌ها داشتستی است و وزن شعر در این صورت به هم می‌خورد، احتمالاً این خطای کاتب و در اصل همان داشتستی است (احمدی گیوی ۱۳۸۰: ۳۲۴/۱).

۳. در قرآن ۱۳۸ به صورت (مای + ی = مائی) آمده: بیفکنده مایی (= نسقط) (فرهنگنامه قرآنی: ۱۵۰۹/۴).

— دوم شخص جمع (ـ تان + ی):

چون شما را ناپارسایی او معلوم شد غوغا نکردتانی. (همان: ۲۳۴)

— سوم شخص جمع (شاهد ندارد)

۲. دیدیم، دیدیت، دیدیش، دیدیمان، دیدیتان، دیدیشان

— اول شخص مفرد (شاهد ندارد)

— دوم شخص مفرد:

عُمر یک‌دو بار گفت: یا رسول‌الله! اگر بفرمودیت تا زنان تو محتجب شدندی بهتر بودی.

(ابوالفتوح ۱۳۷۱: ۱۴/۱۶)

— سوم شخص مفرد (شاهد ندارد)

— اول شخص جمع (ـ ی + مان)^۱:

اگر ماضی خاستیمان شدن. (بلعمی ۱۳۴۱: ۲۶۶)

مربع متساوی‌الاضلاع... گر خواستیمان که قطرش بدانیم ضرب کردیمان ده را در ده...، گرد

آوردیمان دویست بودی. جذرش بازگرفتیمان. (ایوب طبری ۱۳۴۹: ۱۹۴)

فرمان بردیمان (= اطعنا) (فرهنگنامه قرآنی: ۱۷۶/۱)

دانستیمان (= نَعَلِمُ) (همان: ۱۵۲۸/۴)

— دوم شخص جمع (ی + تان)^۲:

اگر ایشان را بسیار با تو نمودی، لَفْشَلْتُمْ، بددل و ضعیف شدیتان و منازعت و خصومت

کردید بایکدیگر. (رازی ۱۳۷۱: ۱۲۳/۹)

بسودیتان (مَسَّكُمْ) (فرهنگنامه قرآنی: ۱۳۶۱/۳)

— سوم شخص جمع (شاهد ندارد)

۲-۱-۲-۴ ساخت شبه کُنایی عادی - احتمالی ضمیرساخت مضارع، لازم و ربط

مانند ساخت شبه کُنایی قبلی که پیش از این بررسی کردیم، «این ساختمان

[= «ساخت شبه کُنایی ضمیرساخت» نیز]، هم برای افعال لازم و هم متعدی استعمال

شده است» (تفضلی ۱۳۴۶: به نقل از رواقی ۱۳۴۶: ۳۹۲-۳۹۳). در فارسی میانه پیوستن ضماین

۱. گاهی این - ی حذف و احتمالاً تبدیل به - ِ/ می‌شود: خاستمان (= آردَنا) (فرهنگنامه قرآنی: ۱۱۴/۱).

۲. گاهی این - ی حذف و احتمالاً تبدیل به - ِ/ می‌شود: بزمن شدتان (عَبْتُمْ) (فرهنگنامه قرآنی: ۱۰۵۱/۳).

متصل به فعل متعدی متداول بوده است، اما در فارسی دری این امر تعمیم یافته و این ضمایر به فعل لازم هم چسبیده‌اند (بودمانی، نیامدمانی، شدمانی) (Lazard 1963: 330). آن گونه که از شواهد برمی‌آید نیز سرایت ساخت گذرا به افعال ناگذر، در ساخت شبه کُنایی ضمیرساخت بیش از ساخت شبه کُنایی عادی - امکانی دیده می‌شود، اما در مورد سرایت این ساخت به زمان مضارع چنین نیست:

- لازم و ربط

اگر در عشق صادق بودتی تو/ بذین سوزن چه لایق بودتی تو (عطار ۱۳۵۹: ۳۰۰)؛ گر به لاهور بودتی دیدی/ که چه کرد از دلیری و ز هنر (فرخی ۱۳۴۹: ۱۲۵)؛ رسول علیه‌السلام گفت: اگر خاموش بودتی چندان که من بخواستمی بیاوردتی (محمدبن حسین رازی ۱۳۶۱: ۲/ ۴۵۲)؛ کیا رئیس بهمنیار و... من که با کالیجارم ... بیرون آمدمانی هزار سوار از مشاهیر و معارف (نظامی عروضی ۱۳۳۳: ۱۲۶)؛ اگر ما دزد بودمانی، آن درمها... بازنیاوردمانی (بلعمی ۱۳۴۱: ۳۱۰)؛ بودتانی (= کنتم) (فرهنگنامه قرآنی: ۳/ ۱۲۴۰)؛ بددل شدتانی (= فُشِلتم) (همان: ۱۱۰۸)؛ در کاری افتادتانی (= عنتم) (همان: ۱۰۵۱)؛ بزمند شدتانی (= عنتم) (همان‌جا)؛ بیرون آمدمانی، بیرون شدمانی، بیرون آمدیمان (= لَخْرَجنا) (همان: ۲/ ۶۹۸)، بودمان: (= کُنَا) (همان: ۳/ ۱۲۳۷)؛ بودیمان (= کُنَا) (همان: ۳/ ۱۲۳۸).

- مضارع

بیریمانی (= قطعنا) (همان: ۳/ ۱۱۶۰).

گرچه قَطَعْنَا زمان ماضی دارد، به نظر می‌رسد ترجمه آن، یعنی بیریمانی، فعلی مضارع است. احمدی گیوی این ساخت را چنین توجیه می‌کند: «ساخت اول‌شخص [جمع] با حذف دال از آخر ساخت ماضی ساده» (احمدی گیوی ۱۳۸۰: ۱/ ۳۲۶). اگر توجیه وی را بپذیریم، نمونه‌ای از سرایت ساخت شبه کُنایی ضمیرساخت به زمان مضارع دیده نمی‌شود.

۳-۲-۱-۴ ساخت‌های ضمیرساخت غیر کُنایی

در دو مورد ساخت‌های ضمیرساخت، غیر کُنایی هستند:

۱. ساخت‌های شبه کُنایی ضمیرساخت در مرحله دوم تحول خود، با پایانه‌های صرفی صیغه‌های مختلف به کار می‌روند؛ بنابراین دارای ساخت کُنایی نیستند. حضور

پایانه‌های صرفی در ساخت ضمیرساخت اغلب در اول و دوم‌شخص جمع دیده می‌شود:

— اول‌شخص جمع: در این صیغه، پایانه صرفی «-یم» به انتهای ساخت بن ماضی + مان + می اضافه می‌شود و با حذف یکی از «ی»ها، به صورت بن ماضی + مان + یم درمی‌آید^۱:

برداشتمانیم (= کشفنا) (فرهنگنامه قرآنی: ۱۲۱۹/۳)؛ برگشودمانیم (= فتحنا) (همان: ۳/ ۱۰۹۳)؛ نپرستیدمانیم (= ماعبدنا) (همان: ۱۰۰۲/۳)؛ بودمانیم (= لکننا) (همان: ۱۲۳۸/۳)؛ برافراشتمانیم (= رفعنا) (همان: ۸۰۴/۲)؛ بپریدمانیم (= قطعنا) (همان: ۱۱۶۰/۳)؛ نوشتمانیم (= کتبنا) (همان: ۱۲۰۴/۳)؛ خواستمانیم (همان: ۱/۱۱۴)۲.

— دوم‌شخص جمع:

بودیدتان (= کتتم) (همان: ۱۲۴۰/۳)؛ بدادیدتان (= آتیموهن) (همان: ۱/۴)؛ هستیدتان (أنتم) (همان: ۱/۲۶۸)؛ بترسیدتان (فَشِلْتُمْ) (همان: ۱۱۰۸/۳)؛ بودیدتان (همان: ۱۲۴۰/۳)؛ اینکیدتان (= اینک ایدتان) (همان: ۱۵۶۳/۴)؛ باشیدتان (= کُتتم) (همان: ۳/۱۲۴۰).

۲. در موارد نادری دیده می‌شود که ضمیری که در ساخت ضمیرساخت به کار رفته نقش مفعول دارد. در بخش جنوبی تفسیر حزقیال^۴ (در این مورد ر.ک. & Gindin 2003

۱. احمدی گیوی (۱۳۸۰: ۱۸۹/۱) در این مورد می‌نویسد: «در برخی از شواهد در آخر ساخت‌های مشابه رفتمانی «میم»ی هم افزوده‌اند. شاید برای تأکید ضمیر مان. بنابراین مان در آخر فعل ضمیر متصل جانشین شناسه است و یای استمراری + م را می‌توانیم پس‌واژک بدانیم.

۲. در ساخت اول‌شخص جمع گاهی دیده می‌شود که -م از انتهای پایانه صرفی حذف می‌شود: سنگسار کردیمانی (= لَرَجَمْنَاک) (فرهنگنامه قرآنی: ۷۸۴/۲)؛ بودیمانی (= لَکُنْنَا) (همان: ۱۲۳۸/۳)؛ بودیمانی (= نکون) (همان: ۱۵۴۷/۴)؛ خواستیمانی (= شئنا) (همان: ۸۸۵/۲)؛ نیشتمانی (= کتبنا) (همان: ۱۲۰۴/۳)؛ پریدیمانی (= قَطَعْنَا) (همان: ۱۱۶۰/۳)؛ بپوشیدیمانی (= کَفَرْنَا) (همان: ۱۲۲۳/۳). البته می‌توان -ی انتهای این ساخت را بازمانده از پایانه صرفی -یم ندانست. در این صورت می‌توان گفت که در این ساخت یک -ی پیش و یک -ی پس از ضمیر متصل آمده و قابل مقایسه با ساخت کردیتی در مورد دوم‌شخص مفرد است.

۳. احتمال دارد که اید پایانه صرفی دوم‌شخص جمع نباشد، بلکه از «ا» (= فعل h-) + «-ید» (پسوند عادتی -احتمالی) + «-تان» (ضمیر متصل) ساخته شده باشد. ترجمه دیگر «ها آنتم» (= همی شما) (فرهنگنامه قرآنی: ۱۵۶۳/۴) این احتمال را تقویت می‌کند؛ زیرا احتمال دارد اید هم برای افاده مفهوم عادت و در مفهوم همی هست به کار رفته و با استیمان (= است + ی + مان) (ر.ک. دهخدا: ذیل «استیمان») قابل مقایسه باشد. در این صورت این ساخت را هم می‌توان جزو ساخت‌های شبه‌کُنایی در نظر گرفت.

۴. از استاد دکتر علی‌اشرف صادقی که این کتاب و بسیاری دیگر از منابع فارسی - یهودی را در اختیار نگارنده قرار دادند و در بررسی این متون نگارنده را از راهنمایی‌های خود بهره‌مند ساختند، بسیار سپاسگزارم.

(forthcoming b) از متون فارسی - یهودی (صص ۱۷۸-۱۷۹ دست‌نوشته) چنین موردی به کار رفته است. به نظر می‌رسد این ساخت از ساخت‌های ضمیرساخت تأثیر گرفته است^۱:

EZ: 33: 6: rw' bwdy ky nby' 'n rsylt w'n twbyk ky yy gwptyš bwd, ky by yšr'l'n
gw, n' gwptš'ny

روا بودی کی نبیا آن رسیلت و آن توپیخ کی بی گوفتیش بود، کی بی یشرالان گو، ناگوفتسانی (احتمال دارد که نبی آن رسالت و آن توپیخ که یهوه گفته بودش که به اسرائیلیان بگوید، به آنها نگفته باشد).

مطابق قاعده، فعل gwptš'ny باید چنین مفهومی داشته باشد: نه شان گفت = نگفتند. اما با توجه به بافت جمله روشن می‌شود که gwptš'ny به معنی به‌شان (به آنها) نگفت است. ضمیرهای متصلی که به‌عنوان مفعول یا متمم به فعل می‌چسبند، هنگامی که فعل به «ی» عادتی - احتمالی ختم شده باشد، پس از «ی» قرار می‌گیرند. برای مثال در همین مورد ساخت فعل باید چنین شکلی می‌داشت: نگفتی‌شان. اما در gwptš'ny ضمیر پیش از «ی» قرار دارد. به نظر می‌رسد این ساخت به قیاس ساخت‌های ضمیرساخت شکل گرفته باشد. نمونه مشابه دیگری در فرهنگنامه قرآنی دیده می‌شود: «نکشتندمانی (نه کشتندی ما را)» (فرهنگنامه قرآنی: ۳/ ۱۱۳۸). «نه کشتندی ما را» و «نکشتندمانی»، هر دو در ترجمه «ما قُتِلنا» به معنی «کشته نشدیم ما» به کار رفته‌اند. در این ترجمه به نظر می‌رسد، -مان در نقش مفعول ظاهر شده است.

۲-۴ ساخت شبه‌کُنایی گروه دوم

۲-۴-۱ ساخت شبه‌کُنایی عادتی - احتمالی شرقی با پسوند «-ی /ē/ -ید /ēd/»

در متون قدیم فارسی «-ی» به فعل ماضی می‌پیوسته و از آن فعلی می‌ساخته که بر انجام یافتن کاری به طور عادت در گذشته دلالت می‌کرده است. این نوع ماضی را ناتل خانلری ماضی پیاپی نامیده است (ابوالقاسمی ۱۳۸۱: ۲۴۴). لازار کاربرد این پسوند را مختص زمان ماضی نمی‌داند و می‌نویسد:

در متون قرن چهار و پنج این پسوند بسیار رایج است و تنها به ماضی نمی‌چسبند، بلکه به

۱. ساخت‌های ضمیرساخت سه بار دیگر نیز در بخش ماوراءالنهری تفسیر حزقیال به کار رفته: «من تو را ارزانی کردم و بایستی کی پا طاعت بی (یهوه) حریص بودیتی و پا کار عبوده زره سوستی کردیتی.» (تفسیر حزقیال: ۶۶)؛ «نا آن بودی کی از چیززی عطیل بی بودیتی.» (همان: ۶۷)؛ «دیوار بی کرد بودتانی.» (همان: ۴۹).

مضارع نیز ملحق می‌شود و حتی با زمان‌های کامل (ماضی بعید و ماضی نقلی و ماضی التزامی) و فعل پسوندی -م، -ی، -ست و جز آن نیز به کار می‌رود (LAZARD 1963: 328).

در کنار پسوند «ی» /ē/ صورت *ید* /ēd/ هم دیده می‌شود که همین نقش دستوری را دارد.^۱ بی‌شک *ید* تحت تأثیر لهجه هرات در برخی آثار بر جای مانده

۱. در مورد پسوند *ید* برخی محققان اظهار نظرهایی کرده‌اند، از جمله حبیبی در یادداشت‌های خود بر *طبقات الصوفیه*، این *ید* را پایانه صرفی جمع مخاطب می‌داند که برای جمع غایب به کار می‌رود و هنوز در آن زمان در کوهستان‌های شمال کابل رایج بوده (رک. خواجه عبدالله ۱۳۴۱ق: تعلیقات، ۶۷۵). مولایی نیز در چاپی که از *طبقات* به دست داده، در مقدمه می‌آورد: «صیغه‌های ماضی استمراری، وجوه شرطی، بیان خواب و تمنایی که در متون این دوره با «ی» به کار رفته است، در *طبقات الصوفیه*... با افزوده شدن یک صامت «د/ذ» به صورت *ید* در آخر فعل به کار رفته» (خواجه عبدالله ۱۳۶۰: مقدمه / صدوجهل و شش). رجایی در کتاب *پلی میان شعر هجایی و عروضی فارسی* (ص ۴۰) دربارهٔ جمله «سؤال می‌کرد از لوط وز قوش، ز حلیمی که بود فا سؤال آمد، بسیار و اما رجوع کردید»، در پانوش شماره (۱) می‌نویسد: «کردید به جای کرد، ظاهراً از مصدر خاص *کردیدن* ساخته شده است. چنان‌که جای دیگر در این متن *بودیدن* آمده است.» هم ایشان در مقدمه کتاب در مورد کاربرد نوع خاصی از ماضی استمراری سخن می‌گویند که در آن به جای «ی» در سوم شخص مفرد، نشانه‌هایی که افادهٔ جمع می‌کنند چون «ید» و «ندید» به کار می‌رود (همان: مقدمه/ نودونه). یاحقی نیز در مقدمهٔ تفسیر شتقشی (۱۳۵۵: مقدمه، سی‌ونه) *ید* را شرطی و جانشین *ی* می‌داند. یحیی مهدوی در مقدمهٔ *قصص قرآن مجید*، از حاجی خلیفه در کشف *الظنون* نقل قول می‌کند که وی کتاب *تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری* (منبع اصلی *قصص قرآن مجید*) را هروی دانسته است. مهدوی در این مورد می‌نویسد: «اگر مراد از آن لهجه‌ای از فارسی خراسانیان است با این خصوصیت که در آخر فعل ماضی برای افادهٔ استمرار یا تردید *ید* گذاشته می‌شود... در این صورت می‌توان قول حاجی خلیفه را تصدیق کرد. اما این لهجه معلوم نیست که مخصوص اهل هرات بوده باشد، زیرا این خصوصیت و خصوصیات دیگر را کاتب نسخهٔ تربت شیخ جام که خود نیشابوری بوده است تماماً در این نسخه حفظ کرده (*قصص قرآن مجید*: مقدمه/ شانزده). احمدی گیوی در دستور تاریخی *فعل* (۱/ ۲۶۵) این *ید* را زایدنا و جایگزین «ی» استمراری می‌داند. اما اولین کسی که با توجه به تحولات تاریخی زبان و از دیدگاه علمی این پسوند را بررسی کرد ایوانف بود. وی در بخش دوم از مقالات خود دربارهٔ *طبقات الصوفیه*، *ید* را صورت قدیمی تر پسوند *ی* دانسته و می‌افزاید: «این پسوند نمی‌تواند ریشه‌ای جز *heδ*- پهلوی داشته باشد» (IVANOW 1923: 349). سپس ژیلبر لازار (LAZARD 1963: 327-334) در کتاب *زبان قدیم‌ترین آثار نثر فارسی*، یک فصل مستقل را به این مبحث اختصاص داده و در نهایت همان نظر ایوانف را نقل می‌کند و پسوند *ی* /y/ *ید* /yδ/ را از بقایای *hē* /heδ/ فارسی میانه می‌داند. *hē* /heδ/ نیز بازماندهٔ *hait* صیغهٔ سوم شخص مفرد وجه تمنایی فعل *ah-* (بودن) فارسی باستان هستند. به نظر می‌رسد لازار در این ریشه‌یابی، از عقیدهٔ ایوانف پیروی کرده است. ایوانف در این زمینه می‌نویسد: «به‌رحال مهم‌ترین ویژگی زبان طبقات شکل دیگری از سوم شخص مفرد، یعنی *اید* است که گاه به‌صورت پیوسته *ید* نوشته می‌شود یا به صورت *اید* که در ابتدا آن را *اید* تصور می‌کردم (IVANOW 1923: 353). وی این جمله را در بخش افعال کمکی بیان می‌کند (Ibid: 353-356).» بنابراین به نظر می‌رسد که وی اصولاً میان پسوند *ید* و ربط (فعل ربطی) *اید* تفاوتی قائل نبوده و هر دو را فعل کمکی می‌دانسته است. اما کاربرد پسوند فعلی

است؛ زیرا آثاری که این پسوند در آنها دیده می‌شود به‌وسیله کسانى نوشته شده که در هرات می‌زیسته‌اند (Ibid: 329). البته غیر از متون هروی (و سورآبادی) این پسوند یک بار در کتاب *خواب‌گزارى* (با تحول -ید<-یت) و یک بار در *اسفار خمسۀ لندن* (از متون فارسی - عبری، مربوط به جنوب غربی ایران) دیده شده است و این شواهد حوزه کاربرد این پسوند را به مناطق مرکزی و غربی ایران نیز گسترش می‌دهد:

PL¹:3:13:35: w'gr 'wzwdn by'wzwdyd 'n gwssthy dr'n pwst < missing text> b'd
p'ky 'wy

و اگر اوزودن بی‌اوزودید^۲ آن گوسسته‌یی دران پوست <متن افتادگی دارد> بعد پاکى اوی.

(*اسفار خمسۀ لندن*: لایوان: باب ۱۳: آیه ۳۵ (ص ۴۴))

→

- ید (> پسوند تمنایی -ait-) با کاربرد رابطه (فعل ربطی) اید (> فعل تمنایی hait) به‌کلی متفاوت است. اید/اید در متون کاربردی کاملاً مستقل یافته و جایگاه فعل را در جمله اشغال می‌کند، اما پسوند -ید تنها به افعال می‌چسبد و فعل عادتى - احتمالی را شکلی تثبیت‌شده می‌دهد. اید در متون به‌صورت یک فعل ناقص قالبی‌شده (fixed) و به معنی است، بود به کار می‌رود. خود ایوانف در این مورد می‌نویسد: «به نظر می‌رسد در مورد īd (اید/اید) ما حلقه‌های مفقوده‌ای از زنجیره پی‌بست‌های فعلی (enclitic verbal) [یا پایانه‌های صرفی] داریم. به نظر می‌رسد īd کاملاً جایگزین است شده (Ibid: 355). مثال‌هایی از اید مطلب را روشن می‌کند: «عجایب عراق سه اید (= است)». (خواجہ عبداللہ ۱۳۶۰: ۴۵۵)؛ «مرید که اید (= است)؟» (همان: ۴۰۴)؛ «نوری اید (= بود) که تسبیح داشتی.» (همان: ۱۹۱). در مقابل، پسوند ید در استید و نیستید دو ساخت دیگر را شکل می‌دهد: «ار به‌قدر هوی بلاستید هوا نیستید.» (همان: ۷). اید حتی در متن‌هایی هم که پسوند -ید در آنها به کار نرفته است، به‌ندرت دیده می‌شود؛ برای مثال: «و بر صراط هزار بار گذشتن آسان‌تر از آن اید که یک مسئله از علم آموختن.» (هجویری ۱۳۸۴: ۲۸)؛ «و اندر این معنی سخن بسیار اید.» (همان: ۵۵۵). اگر طبق گفته لازار و ایوانف، پسوند -ید بازمانده h-ait>h+ēd باشد، در این صورت hēd باید از یک سو به‌صورت پسوند -ی/ -ید/ -ید در فارسی باقی مانده باشد و از دیگر سو، به‌صورت فعل ربطی اید، که این بسیار بعید می‌نماید. بنابراین شاید بهتر باشد پسوند -ی/ -ید/ -ید را از -ait- در نظر بگیریم که به‌عنوان پسوند به همه فعل‌ها می‌پیوسته و فعل اید/اید را با نوعی تحول واجی (حذف h) از hait فرض کنیم که خود از h+ait ساخته شده است.

نکته دیگر اینکه لازار (Lazard 1963: 336) می‌گوید: «پسوند ēd تنها در صورتی با فعل بودن (etre) [h-] به کار می‌رود که فعل شرطی باشد: ار نه کسانى اید؛ ار خرقانى برجا اید و...»، اما با مثال‌هایی که در بالا ذکر شد، روشن است که برخلاف نظر او، اید تنها در ساخت‌های شرطی، عادتى و امکانى به کار نمی‌رود، در صورتی که پسوند -ید همواره در چنین ساخت‌هایی دیده می‌شود. این نکته نیز مؤید استقلال اید و -ید است.

۱. *اسفار خمسۀ لندن*

۲. در نحو عبری کتاب مقدس قاعده‌ای وجود دارد که در آن برای تأکید، ابتدا فعل به‌صورت مصدر و سپس خود فعل مطابق با نهاد آن آورده می‌شود. برای مثال: «میله کردن میله کوناد زاده خانه تو» (*اسفار خمسۀ لندن*: پیدایش،

←

— ایشان را گفتی شما مردمانی بودیت اگر نگفتیدیت که عزیز پسر خدای است.^۱
(خواب‌گزاری: ۴۷)

پسوندهای ی / ید معمولاً به انتهای فعل (بن ماضی / مضارع + پایانه صرفی) افزوده می‌شوند و فعل‌هایی مانند رفتمی، رومی، گفتمی، گویمی و مانند آنها را شکل می‌دهد. اما در دوره تکوین زبان فارسی، در برخی حوزه‌ها این پسوندها به بن فعل می‌پیوندند، نه فعل. بنابراین فعلی بدون شناسه شکل می‌گیرد که شخص آن را ضمیر منفصل، متصل یا اسمی که در جمله وجود دارد یا محذوف است تعیین می‌کند و به این ترتیب ساختی مشابه ساخت کُنایی شکل می‌گیرد که با پسوند همراه است و در عین حال، ویژگی یک فعل عادت‌ی - احتمالی را نیز دارد. ابوالقاسمی در دستور تاریخی ساخت فعل‌هایی را که به جای شناسه، ضمیر منفصل، کننده آنها را مشخص می‌کند، مشابه ساخت ماضی متعدی فارسی میانه می‌داند (ر.ک. ابوالقاسمی ۱۳۸۱: ۲۰۷). وی این مثال را نیز از ترجمه و قصه‌های قرآن نقل می‌کند:

گفت [مریم]: ای کاشکی که من بمرده بودمی، پیش ازین [حال] و بودی من چیزی فراموش کرده (قصه‌های قرآن، ص ۵۹۹: به نقل از ابوالقاسمی ۱۳۸۱: ۲۰۷).

این شاهد نشان می‌دهد که مقصود ابوالقاسمی ساخت مورد بحث ما، یعنی ساخت‌های شبه‌کُنایی عادت‌ی - احتمالی است. لازار نیز در توضیحاتی در مورد «ی» می‌نویسد: «ی» در برخی ساختمان‌های ماضی به کار می‌رود که از بقایای فارسی میانه هستند.»

→

۱۷ (۱۳) (۱۳): یعنی زاده خانه تو میله کوناد (کند) (برای نمونه‌های بیشتر ر.ک. *اسفار خمسسه لندن*: پیدایش، ۱۰: ۱۸؛ پیدایش، ۱۷: ۲۲). در جمله «و اگر اوزودن بی‌اوزودید آن گوسسته‌یی دران پوست»، فاعل (نهاد) جمله آن گوسسته‌یی و سوم‌شخص غایب است و باید چنین می‌آمد: و اگر اوزودن بی‌اوزود؛ یعنی آن گوسسته‌یی بی‌اوزود. اصل عبری متن نیز چنین است: $\text{פְּשָׁהׁ} \text{ וְיִפְשָׁהׁ} \text{ } \text{psh ypshe}$ یعنی زیاد شدن زیاد شود، بنابراین دلیلی ندارد که با پایانه صرفی *yd* همراه شود؛ مگر اینکه به دلیل وجود «اگر»، *yd* را علامت شرط بدانیم. البته از آنجاکه نهاد، سوم‌شخص مفرد است، نمی‌توان در مورد شبه‌ارگاتیو بودن این ساخت اظهار نظر کرد.

۱. با توجه به مختصات زبانی این کتاب مانند استعمال پیشوند ها برای افعال (ها گرفت: خواب‌گزاری: ۱۰۶ و ۲۷۴) و استعمال پایانه صرفی تیان (تان؟) در صیغه جمع مخاطب فعل بودیتیان (بودیتان؟) (همان: ۴۷)، احتمالاً حوزه تألیف آن به سمت غرب یا حتی مرکز ایران متمایل می‌شود. با توجه به کاربرد واژه سئجالو در خواب‌گزاری (۱۳۴۶: ۸۶ و ۱۶۱) که هم‌اکنون در سمنان به کار می‌رود (ر.ک. صادقی ۱۳۸۷: ۲۴۴) این احتمال بسیار تقویت می‌شود.

(Lazard 1963: 329). ایوانف نیز در مورد پسوند -ید به این نکته اشاره می‌کند که: پسوند $\bar{e}\bar{d}$ - معمولاً به ماده ماضی می‌پیوندد و به‌ندرت با پایانه صرفی فعل همراه می‌شود. $\bar{e}\bar{d}$ معمولاً بدون واسطه به ماده ماضی می‌پیوندد و نمی‌توان شخص فعل را تشخیص داد (Ivanow 1923: 349). همین مطلب را لازار نیز تکرار می‌کند و می‌افزاید:

شواهد این مورد (افزوده‌شده پسوند -ید به ماده ماضی) را با تمام شخص‌های فعل می‌توان در پژوهش ایوانف درباره *طبقات الصوفیه* مشاهده کرد مگر برای دوم شخص جمع؛ زیرا در دوم شخص جمع $\bar{e}\bar{d}$ - پسوند و -ید پایانه صرفی، با هم آمیخته می‌شوند. (Lazard 1963: 331)^۱

برای توضیح بیشتر، به برخی از نمونه‌های این ساخت که در ادامه آورده شده، توجه کنید:

- شبلی نه خواب دید که فرا وی گفتید که از نه آنستید که تو می‌گویی که الله، ما همه بغداد بسوختید. (خواجه عبدالله ۱۳۶۰: ۹۳)
- الهی اگر تو مرا خواستی، من آن خواستی که تو خواستی. (خواجه عبدالله ۱۳۷۷: ۶۵۱/۲)
- گر من در تو عاصی شدید تو با من چه کردید؟ گفت ترا بسوختید. (Ivanow 1923: 350)
- من به جستن تو یافتید، من در حسرت تو بگداختید. (خواجه عبدالله ۱۳۶۰: ۲۵)
- من هر گر دعا نکردید. (Ivanow 1923: 351)

۱. وجود ساخت شبه‌کُنایی عادی - احتمالی را در دوم شخص مفرد نمی‌توان به قطعیت سنجد، زیرا -ی پسوند و -ی پایانه صرفی در هم می‌آمیزد. در برخی موارد به صراحت شاهدی در پایان فعل هستیم که نشان می‌دهد هم پایانه صرفی -ی و هم پسوند -ی با هم به کار رفته است. اما در بسیاری موارد این دو -ی در هم ادغام می‌شود و نشانی از -ی پسوند به صورت قطعی نمی‌توان یافت. برای مثال «هرگاه خواستی روان تو را دیدی که خویشتن بروی افکندی» (از تاریخ بلعمی) که افکندی باید به صورت افکندی می‌آمد (Lazard 1963: 329). لازار این آمیختگی را به دوم شخص جمع نیز تعمیم می‌دهد و می‌نویسد: «همچنین در دوم شخص جمع نیز پسوند -ی با ضمیر فاعل -ید در هم می‌آمیزد و گاهی با حذف -د، -ی هم می‌تواند نشان‌دهنده پسوند -ی باشد و هم پایانه صرفی -ید، همانند: «اگر اندر شما چیزی بودی شما نیز هلاک می‌شدی (قصص الانبیاء)» (Idem). حذف d از برخی پایانه‌های صرفی، از جمله پایانه صرفی دوم شخص جمع، حذف نادری نیست. در متونی که تحت تأثیر گویش رازی نگاشته شده‌اند (ترجمه قرآن ری و تفسیر ابوالفتح ر.ک. ترجمه قرآن ری: دیباچه مصحح، شانزده و هفده) و برخی آثار در حوزه خراسان، مانند اسرار التوحید، انوار المرشدیه، ضمیمه فردوس المرشدیه، مقامات ژنده‌پیل و قصص قرآن مجید و متون دیگری در همین حوزه‌ها، این حذف فراوان دیده می‌شود (در این مورد ر.ک. محمدبن منور ۱۳۸۱: ۱/ صدونودوشش؛ بهار ۱۳۷۵: ۳۹۳/۲؛ حقوقی: ۱۵۳/۱؛ گزاره‌های از بخشی از قرآن کریم: چهل‌وسه؛ حاجی سیدآقای ۱۳۸۸ الف: ۱۱۳ و ۱۱۶؛ همو ۱۳۸۸ ب: ۴۱).

- بوجهل مصطفی را دید؛ وی را بسوزند... وی برادرزاده بوطالب دید، نه پیغامبر خدای،
ورنه وی را بنه سوختید. (خواجه عبدالله ۱۳۶۰: ۴۱۰)
- یاران را چیزی آوردید، از طعام خواستید. (همان: ۴۰۵)
- از خرقانی بر جای اید و محمد قصاب، من شما را به محمد فرستادید. (همان: ۳۷۳)
- من همواره می‌گفتی فرا شیخ عمو که... و من احوال و سخن وی می‌پرسیدید. (همان: ۳۷۳)
- سال‌ها چون می‌گفتید یا خیر! من گفتید لبیک. (همان: ۳۴۵)
- چون سخن می‌گفتید، دو تن بودید بر دو دست وی، که آب دهان وی ستردید. (همان: ۵۵۴)
- مادر بر من می‌گریستید... از بس پیران که [من] دیده بودید و سخنان که شنیده بودید.
(همان: ۲۴۵)
- هرگه در مجلس وی نعره‌ای زدید [= می‌زدند]، وی در برابر آن نعره‌ای باز زدید.
(همان: ۶۳۰)

در این گروه از شواهد، گرچه فعل‌ها بدون پایانه‌های صرفی (شناسه) به کار رفته‌اند، پسوند -ید/ی که نشانگر حالت عادت و احتمال است نیز به ماده ماضی افزوده شده است. برای مثال: «ما همه بغداد بسوختید، من آن خواستی، من به جستن تو یافتید»، بدون شناسه‌های فعلی -یم در بسوختید و -م در خواستی و یافتید به کار رفته است و شخص این فعل‌ها با ضمایی که پیش از آنها آمده، مشخص می‌شود.

پیوستن -ید/ -یذ (-ēd) عادتی - احتمالی به ماده ماضی در طبقات الصوفیه بسامد بالایی دارد و در متون دیگر حوزه هرات، سورآباد و نواحی اطراف آن مانند کشف‌الاسرار، بخشی از تفسیری کهن (آیت‌الله‌زاده)، ترجمه و قصه‌های قرآن، قصص قرآن مجید، و تفسیر سورآبادی کمتر دیده می‌شود و بیشتر جای خود را به ساخت بن ماضی/ مضارع+ پایانه صرفی + -ید/ -یذ می‌دهد. اما در همین متون و حتی متون حوزه‌های دیگر مانند سیستان نیز نمونه‌های نادری از کاربرد ساخت بن ماضی+ ید دیده می‌شود:

— ار خدای خواستید، ما نپرستید جز ازو هیچیز. (بخشی از تفسیری کهن (آیت‌الله‌زاده):
(۲۸۱)

— یوسف از کرم خود نیافت آن حال‌ها پیش پدر یاد کردید... و برادران از آن تشویر
خوردید. (قصص قرآن مجید: ۱۸۴)

— یا کاشکی ایما رد کرده شید (= یا لیتنا نرد) و دروزن نگیرید (= و لائکذب) به آیت‌ها
خداوند ایما و بید (= نکون) از مؤمنان. (قرآن قدس: انعام/۲۷)

در نواحی مذکور در بالا و نیز در نواحی دیگر خراسان و مناطقی مانند ماوراءالنهر، در ساخت‌های عادت‌ی - احتمالی بدون شناسه، اغلب پسوند - ی /ē/ جایگزین - ید /ēd/ می‌شود.^۱ برای مثال:

— کاشکی من بودی و ایشان. (قرآن قدس: نسا/ ۷۳)
— ار ایشان بیسندیدی آن داد ایشانرا خدای و پیغامبر اوی. (همان: توبه/ ۹۹)
— اگر تو شدی کشته در چنگ اوی من این گرز و این مغفر جنگ جوی
— چه‌گونه کشیدی به مازندران کمند کیانی و گرز گران^۲
(فردوسی ۱۳۳۵: ۹۲/۲)

— مرا بر عاشقان، ملکت ز دست شاه بایستی
که تا من از ره حکمت بدادی داد آفاش
(منوچهری ۱۳۷۵: ۵۸)

— مرا بایستی که او زنده بدیدی. (تاریخ سیستان: ۳۳۳)
— شغال گفت... اگر به‌جای ما سمک در بند بودی به ده سال ما او را بیرون نتوانستی
آوردن. (فرامرزی خداداد ۱۳۴۳: ۲۵/۲).
— من بگفتی راستی گر از زبان این خسان عاقلان را گوش کردن قال ما یاراستی
(ناصرخسرو ۱۳۸۴: ۴۷۶)

۱. در دو نمونه زیر به نظر می‌رسد پسوندهای - ید و - ی هم‌زمان دو یک فعل به کار رفته‌اند: «باد... آن را برگرفتی و هفت میل در هوا بردیدی.» (قصص قرآن مجید: ۲۸۳)؛ «فرا باحفص حداد گفتند: که مه دیدیدی از این طبقه؟» (خواجہ عبدالله ۱۳۶۰: ۹۸). جمله دوم احتمالاً ساخت شبه‌کُنایی دارد، ولی در مورد جمله اول، به دلیل اینکه فاعل آن سوم‌شخص است، نمی‌توان به قطعیت نظر داد. به نظر می‌رسد ساخت هر دوی این افعال (ماده ماضی + - ید (عادت‌ی - احتمالی) + - ی (عادت‌ی - احتمالی)) است. احمدی گیوی (۱۳۸۰: ۳۰۹) فعل بردیدی را چنین توجیه می‌کند: «افزودن دو حرف «د» و «ی» به آخر ساخت سوم‌شخص مفرد». نظر وی شاید ناشی از این باشد که او برخی ساخت‌های دارای پسوند - ید را «ماضی استمراری یایی سوم‌شخص جمع + - د» می‌داند (ر.ک. همان‌جا) و می‌نویسد: «در ساخت سوم‌شخص مفرد و جمع ماضی استمراری یایی، گاهی به آخر یای استمرار، حرف دال می‌افزوده‌اند» (همان: ۳۰۸). احتمالاً دلیل تجزیه بردیدی به «بن ماضی (سوم‌شخص مفرد = برد) + ی + د + ی» ناشی از همین تصور است.

۲. در چاپ خالقی در این بیت به‌جای من حرف اضافه مر آمده: «اگر کشته گشتی تو در چنگ اوی/ مر این گرز و این مغفر کینه‌جوی - چه‌گونه کشیدی به مازندران/ کمند و کمان، تیر و گرز گران». اما در دست‌نویس کتابخانه بریتانیا: ل ۳، دست‌نویس کتابخانه عمومی دولتی لنین‌گرا: لن ۲، دست‌نویس کتابخانه طوقاپوسرای: س ۲، نیز به‌جای مر، من آمده است (فردوسی ۱۳۸۷: ۲۳/۲).

۲-۲-۴ ساخت شبه‌کُنایی عادتی - احتمالی شرقی در افعال مضارع، لازم و ربط

همان طور که پیش‌تر نیز گفتیم ساخت متعدی ماضی فارسی میانه در فارسی نو به زمان مضارع و افعال لازم نیز سرایت کرده است. این کاربرد در ساخت شبه‌کُنایی عادتی - احتمالی بیشتر از نوع شبه‌کُنایی آن دیده می‌شود. در ادامه نمونه‌هایی از این کاربرد در ساخت‌های عادتی - احتمالی ذکر می‌شود:

مضارع

- ار، ما دیدن تو دوست نمی‌دارید، دیرستی تا تو را ببرید. (خواجه عبدالله ۱۳۶۰: ۷۰-۷۱)
- گر من تو را نمی‌خواهید، نمی‌خوانید و نمی‌آرید. (همان: ۲۹۱)
- ار نه آنید (آن اید) که من از گفته خویس بازپس نیام، درنگ ندارید طرفه عین تا ایشان را جدا کردید. (بخشی از تفسیری کهن (آیت‌الله‌زاده): ۱۱۳)
- یا کاشکی ایما رد کرده شید (= یا لیتنا تُرد) و دروزن نگیرید (= و لا تُکذَّب) به آیت‌ها خداوند ایما و بید (= نکون) از مؤمنان. (قرآن قدس: انعام/۲۷)

لازم و ربط

- من شنبه شب نشسته بودید مادر بر من می‌گریستید از صبحی، که من از نماز آدینه بازآمده بودید. (خواجه عبدالله ۱۳۶۰: ۲۴۵)
- ار نه ابوبکر کسائی اید من در عراق نیید. (همان: ۳۲۶)
- گر من در تو عاصی شدید تو با من چه کردید. (همان: ۲۷۹)
- ار تو آگاهید (= آگاه اید) ازو که من آگام حال تو بر هم بگردد. (IVANOW 1923: 356)
- کاشکی من با ایشان رفتی تا من نیز مال بسیار گرفتی. (نسفی ۱۳۵۳: ۱ / بیست‌ونه)
- ما نیز بودی مر شما را راهنمای. (همان‌جا)
- ارنه آن بودید که دانستم که او جای دارد در دل دوستان خودش پاره پاره شدید. (خواجه عبدالله ۱۳۶۰: ۲۵۴)
- من در حسرت تو بگداختید. (همان: ۲۵)
- ای کاشکی ما آنجا بودید. (همان: ۴۲۵)
- ار نه او جویان تواید تو نه خریای او اید. (همان: ۴۱۲)

۱. در مورد اید نک: پانوش ش ۵۹. این شاهد تنها نسخه موجود ایوانف بوده و تنها موردی است که اید برای دوم‌شخص و بنابراین در ساخت شبه‌کُنایی عادتی - احتمالی به کار رفته است.

— گر من از درد جدایی نوحه‌پرداز آمدی ماتمی بودی که در وی مرد و زن بگریستی

(معین‌الدین فراهی ۱۳۴۶: ۶۰)

— زهره کجا بودمی به مدح امیری کز پی او آفرید گیتی یزدان

خود بدویدی به‌سان پیک مرتب خدمت او را گرفته چامه به دندان^۱

(رودکی: ۱۰۸۰)^۲

— اگر من نرفتی به مازندران به گردن برآورده گرز گران

(فردوسی ۱۳۸۷: ۳۵۳/۵)

— اگر من دانستی از بودنی و نابوده‌ان نیز من پذیره نیکی بازشدی تا به آن رسیدی او از

پای بلا برخاستی تا به من نرسیدید. (بخشی از تفسیری کهن (آیت‌الله‌زاده): ۷)

از مثال‌های بالا پیداست که ساخت شبه‌کُنایی عادتی - احتمالی تحت تأثیر افعال متعدی ماضی به زمان مضارع (گروه اول) و فعل‌های لازم (گروه دوم) سرایت کرده است. لازار در این مورد می‌نویسد:

پیوستن بی‌واسطه «eē» به بن مضارع که در مورد «ē» (ی) هم دیده می‌شود، به قرینه پیوستن «ē» به بن ماضی به وجود آمده است. (Lazard 1963: 331).

جوینی نیز پس از ذکر نمونه‌هایی از این ساخت در تفسیر نسفی می‌نویسد:

متأخرین بر این عقیده‌اند که این طرز استعمال فعل از بقایای نثر پهلوی است ... گرچه فعل رفتن و بودن متعدی نیست، لیکن این روش از فعل متعدی پهلوی به فعل لازم دری نیز سرایت کرده است. (نسفی ۱۳۵۳: مقدمه ۱/ بیست‌ونه).

۳-۴ ساخت شبه‌کُنایی گروه سوم

۳-۴-۱ ساخت شبه‌کُنایی معین‌دار متعدی (جنوب غربی)

ساخت ماضی بعید و ماضی نقلی متعدی در دورهٔ میانه صورتی شبیه کُنایی دارند. در

۱. در تاریخ سیستان (ص ۳۲۳) این بیت به محمدبن مخلد سگری نسبت داده شده است.
۲. احمدی گیوی (۱۳۸۰: ۱۳۳/۱) این بیت را در دستور تاریخی فعل به‌عنوان نمونه‌ای از حذف به قرینه می‌آورد که به نظر نادرست است. م در بودمی شناسهٔ فعل نیست، بلکه ضمیر منفصلی است که در نقش متمم ظاهر شده و به ضرورت وزن به فعل افزوده شده است. بنابراین در اصل بیت چنین است: «زهره کجا بودی من [را] به مدح امیری...». در این صورت باید گفت حذف شناسه در بیت دوم در فعل بدویدی بدون قرینه و از مصداق‌های کاربرد کُنایی در فارسی نو است.

ماضی بعید متعدی، عامل در آغاز جمله می‌آید و صیغه‌های فعل *estādan* با مفعول مطابقت می‌کنند: *um tō dīd estad hē* (= توسط من، تو دیده شده بودی = من تو را دیده بودم). البته گاهی به جای فعل معین *estādan* از صیغه‌های فعل *būdan* نیز استفاده می‌شود. به همین نحو در ساخت ماضی نقلی متعدی نیز عامل پیش از ماده ماضی قرار می‌گیرد و صیغه‌های فعل معین *estādan* با مفعول منطبق می‌شود: *um tō dīd estē* (= توسط من، تو دیده شده‌ای = من تو را دیده‌ام) (آموزگار، تفضلی ۱۳۸۲، ۷۸). در فارسی امروز افعال معین‌دار دو جزء دارند: اول فعل اصلی که هدف صرف آن است و دیگر اجزایی که فعل‌های اصلی به کمک آنها [از نظر زمان، وجه یا معلوم و مجهول بودن] صرف می‌شود (صادقی ۲۵۳۶: ۷۵). بنابراین غیر از فعل‌های ملموس (که معمولاً در گونه نوشتاری زبان فارسی به کار نمی‌روند و مربوط به گونه گفتاری هستند) در بقیه ساخت‌های فعلی معین‌دار مانند ماضی بعید و ماضی نقلی، صرف فعل به عهده فعل معین است.

اما در برخی متون فارسی - یهودی متقدم، نوعی از فعل ماضی بعید و ماضی نقلی دیده می‌شود که در آن به جای فعل معین، فعل اصلی صرف می‌شود و فعل معین به صورت ماده ماضی به کار می‌رود. نمونه‌های این ساخت موضوع را روشن‌تر می‌سازد:

EZ: 33: 21: zw'nt by gwš 'brš'n, čy p' pyš 'z 'yn gwptwm bwd

زوانت بی‌گوش ابرشان، چی پا پیش از این گوتموم بود (در برابر آنها مراقب زبانت باش، چرا که پیش از این گفته بودم).

در این جمله فعل *gwptwm bwd* به جای فعل گفته بودم به کار رفته است. روشن است که در این ساخت ماضی بعید، به جای اینکه فعل اصلی به صورت وجه وصفی به کار رود، در صیغه اول شخص مفرد ماضی مطلق صرف می‌شود. در عوض فعل معین که باید صرف شود، به صورت ماده ماضی «بود» در ساخت فعل به کار رفته است. گیندین در مورد پراکندگی گویشی این ساخت می‌نویسد:

در بخش اول تفسیر حزقیال [که متعلق به شمال شرقی است (Givdin 2003 & forthcoming b)] اگر فاعل سوم شخص مفرد نباشد، هم فعل معین قابلیت صرف شدن دارد و هم فعل اصلی. اما

در بخش دوم تفسیر [که متعلق به جنوب غربی است (Idem)] تنها فعل اصلی صرف می‌شود (Gindin, forthcoming a, 139).

نمونه‌های دیگری نیز از این ساخت دیده می‌شود:

EZ: 38: 13: *wkw'st' ybsy'r dydnd bwd*

و خواستا (دارایی) بسیار دیدند بود (دیده بودند).

EZ: 34: 31: *'nky pyš 'zyn gwptym bwd*

آنکی پیش از این گفتیم بود (گفته بودیم).

EZ: 34: 4: *wmn gwptwm bwd*

و من گفتم بود (گفته بودم)

EZ: 33: 21: *p' pyš 'z 'yn gwptwm bwd*

پیش از این گفتم بود (گفته بودم)

EZ: 37: 13: *mn yy ... kbr d'dwm bwd*

من بی (یهوه) خبر دادوم بود (خبر داده بودم).

L7.5: *s'lt'n kyrdwm bwd* (Paul 2008: 192)

سالتان (سؤالتان = از شما سؤال) کیردوم بود (کرده بودم)

L7.9: *w'qpm kyrdynd bwd* (Idem)

واقیم کیردیند بود (واقفم کرده بودند)

Grl. 3V. 10: *mwlk gryptynd bwd* (Idem)

مولک (مُلک) گریپتیند بود (گرفته بودند)

تمامی نمونه‌های بالا ساخت ماضی بعید دارند. اما دو مورد از چنین ساختی در تفسیر حزقیال، در ماضی نقلی نیز دیده می‌شود:

EZ: 37: 11: *tpsryš 'yn hyst ky 'ydw b'šyd ky kwšk by bwdnd hyst*²

تفسیرش این هیست کی ایدون باشید کی خوشک بی بودند هست (بیوده‌اند).

EZ: 171: 31: *'b pryst'dnd hyst*

آب پرستاند هیست (فرستاده‌اند).

۱. از جناب آقای دکتر رضائی باغبیدی که نسخه پی‌دی‌اف این کتاب را در اختیار نگارنده قرار دادند، بسیار سپاسگزارم.

۲. در تفسیر حزقیال فعل معین و ربطی ah بدون حذف h ابتدایی به کار می‌رود.

در دو نمونه مشکوک زیر روشن نیست که ضمیر $\text{\$}$ -فاعلی است (در مورد «ش» زاید یا فاعلی نک. ابوالقاسمی ۱۳۸۱: ۲۰۷) یا به عنوان متمم به فعل اصلی اضافه شده است:

EZ: 37: 1: 'nky p' hw', b'd, 'br d'styš bwd, p' bq'h 's'nyš by kyrd

آنکی پا هوا باد ابرداشتیش پا بقعه آسانیش بی کرد (آن که باد، به هوا برداشته بودش، به سادگی به بقعه بردش).

EZ: 33: 6: rw' bwdy ky nby' 'n rsylt w'n twbyk ky yy gwptyš bwd, ky by yšr'l'n gw, n' gwptš'ny

روا بودی کی نیبا آن رسیت و آن توییخ کی یی گوفتیش بود، کی بی یشرلان گو، ناگوفتسانی (احتمال دارد که نبی آن رسالت و آن توییخ که یهوه گفته بودش که به اسرائیلیان بگوید، به آنها نگفته باشد).

در نمونه اول با فعل 'br d'styš bwd روبه‌رو هستیم که مشخص نیست $\text{\$}$ -فاعل است، یا مفعول. اگر $\text{\$}$ -فاعلی باشد، جایگاه آن پس از فعل معین است (= برداشته بودش). در صورتی هم که $\text{\$}$ -مفعول باشد جایگاه آن یا پس از حرف اضافه 'br است (= برش داشته بود) یا مانند $\text{\$}$ -فاعلی پس از فعل معین (= برداشته بودش). در نمونه دوم gwptyš bwd نیز $\text{\$}$ -چه فاعل باشد و چه مفعول جایگاه آن پس از فعل معین bwd است (= گفته بودش). در صورتی که $\text{\$}$ را در این جملات فاعلی (عامل) بدانیم، درجه کُنایی بودگی آنها از نمونه‌های قبل بالاتر است؛ زیرا عامل در حالت غیرفاعلی قرار دارد. پاول (Paul 2008) معتقد است همه نمونه‌های بالا در مرحله‌ای بین ساخت کُنایی و ساخت مفعولی قرار دارند. دلیل وی برای طرح این نظر قابلیت جابه‌جایی پسوند عاملی در ساخت کُنایی است. وی در این مورد می‌نویسد:

چنین ساخت‌هایی مرحله سرگردانی پسوند عاملی از ابتدای جمله (در فارسی میانه) به انتهای جمله (در فارسی نو) را نشان می‌دهد. بعلاوه، پسوند عاملی با پایانه شخصی (صرفی) نیز جایگزین شده است (Ibid: 192-193):

مراحل انتقال ضمیر متصل از فارسی میانه تا فارسی نو

MP	MP	EJP	ENP
*-um su'al kērd būd		su'al kērd-um(/-am) būd	su'al karda būdam
-išān su'al kērd būd	su'al kērd-išān būd	su'al kērd-ēnd būd	su'ā karda būdand

۲-۳-۴ ساخت شبه کُنایی معین دار لازم

مانند همه ساخت‌های شبه کُنایی ای که تا کنون بررسی کردیم، در ساخت معین دار شبه کُنایی نیز در موارد نادری شاهد سرایت ساخت کُنایی به افعال لازم هستیم. ساخت معین دار شبه کُنایی تنها در تفسیر حزقیال دیده می شود:

EZ: 34: 5: 'b'z 'mndnd bwd w' b' brd' by bwrndnd 'z 'rş yšr'¹

اباز آمدند بود (باز آمده بودند) و ابا بردا بی‌بوردند از اِرض (سرزمین) یسرال (اسرائیلیان).

EZ: 37: 11: tpsryš 'yn hyst ky 'ydw n b'šyd ky kwšk by bwdnd hyst'¹

تفسیرش این هیست کی ایدون باشید کی خوشک بی‌بودند هست (بپوده‌اند).

در این جملات اباز آمدند بود (باز آمده بودند) و بی‌بودند هیست (بپوده‌اند) فعل‌های لازمی هستند که با ساخت شبه کُنایی به کار رفته‌اند.

در صورتی که بپذیریم همه نمونه‌هایی که این ساخت در آنها دیده می‌شود، شبه کُنایی هستند، باید دو تحول عمده را در آنها در نظر بگیریم: مطابقت فعل با فاعل و کاربرد پایانه‌های صرفی در فعل، که هر دو مورد این ساخت را به ساخت مفعولی فارسی نو نزدیک می‌کند. تفاوت این ساخت با ساخت مفعولی فارسی نو نیز در جایگاه قرار گرفتن پایانه صرفی است که طبق الگوی فارسی میانه در افعال کُنایی به ماده ماضی چسبیده است.

نتیجه گیری

با توجه به آنچه ذکر شد، به نظر می‌رسد کاربرد و فهم ساخت کُنایی ماضی متعدی پهلوی در دوره‌ای با ابهام همراه بوده است. این ابهام ناشی از مطابقت فعل کمکی ah- با مفعول مستقیم جمله است. به همین دلیل این ساخت به تدریج دچار تحول می‌شود. نقطه آغاز این تحول در ساختی نحوی است که در آن عامل و مفعول، هر دو، سوم شخص مفرد و بنابراین قابل مطابقت با فعل کمکی محذوف هستند. از سوی دیگر، در ساخت ماضی ناگذر پهلوی، فعل کمکی به سادگی با نهاد جمله منطبق است. این دو

۱. در EZ فعل معین و ربطی ah بدون حذف h ابتدایی به کار می‌رود.

عامل سبب می‌شود که تفاوتی که در صرف افعال ماضی گذرا و ناگذر در دوره میانه دیده می‌شود، در دوره نو از بین برود و با یک تحول واجی، افعال کمکی به صورت پایانه‌های صرفی در ساخت ماضی مطلق فارسی نو استعمال شوند.

اما این تنها بخشی از تحول ساخت کُنایی بوده است. در تحولی دیگر، با وجود حذف فعل کمکی منطبق با مفعول، پایانه‌های صرفی جایگزین آن نمی‌شوند. بنابراین در چنین ساخت‌هایی ویژگی مطابقت فعل کمکی با مفعول از میان رفته است، اما مانند ساخت ماضی متعدی دوره میانه، ماده ماضی به جای فعل به کار می‌رود. علاوه بر عدم مطابقت بین فعل و فاعل، در برخی از ساخت‌های فعلی دوره نو، ضمائر متصل (غیرفاعلی) در جایگاه عامل دیده می‌شود که این ویژگی نیز چنین ساخت‌هایی را به کُنایی نزدیک می‌کند. چنین ساخت‌هایی همراه پسوند عادتی - احتمالی - ید/ی - نیز در دوره تکوین زبان فارسی دیده می‌شود. در برخی موارد هم ضمائر متصل (غیرفاعلی) در جایگاه پایانه صرفی قرار گرفته‌اند.

در تحولی دیگر، با توجه به قابلیت جابه‌جایی عامل در ساخت کُنایی، ساخت‌های ماضی نقلی و بعیدی در فارسی نو پدید آمده‌اند که از یک سو، مانند دوره میانه، پایانه صرفی به ماده ماضی پیوسته است و از سوی دیگر، مانند فارسی نو، شناسه جای ضمائر غیرفاعلی را گرفته و فعل با فاعل منطبق شده است.

منابع

آموزگار، ژاله و احمد تفضلی (۱۳۸۲)، *زبان پهلوی: ادبیات و دستور آن*، معین، تهران؛
ابوالقاسمی، محسن (۱۳۸۱)، *دستور تاریخی زبان فارسی*، ج ۳، سمت، تهران؛
احمدی گیوی، حسن (۱۳۸۰)، *دستور تاریخی فعل*، ۲ جلد، قطره، تهران؛
اسدی طوسی، ابونصر علی‌بن احمد (۱۳۱۷)، *گرشاسب‌نامه*، به کوشش حبیب یغمایی، کتاب‌فروشی و چاپخانه بروخیم، تهران؛

اسفار خمسۀ لندن ← Paper (1972)

اسکندرنامه (۱۳۴۳)، به کوشش ایرج افشار، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران؛
انوری، حسن و حسن احمدی گیوی (۱۳۷۷)، *دستور زبان فارسی* ۲، فاطمی، تهران؛
ایوب طبری، محمد (۱۳۴۹)، *مفتاح المعاملات*، به کوشش محمدامین ریاحی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران؛
بخشی از تفسیری کهن به پارسی (۱۳۷۵)، به کوشش سید مرتضی آیت‌الله‌زاده شیرازی، میراث مکتوب - مرکز فرهنگی نشر قبله، تهران؛

برونر، کریستوفر (۱۳۷۶)، *نحو زبان‌های ایرانی میانه غربی*، ترجمه سعید عریان، پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی، تهران؛

بستان العارفین (منتخب رونق المجالس و بستان العارفین و تحفة المریدین) (۱۳۵۴)، منسوب به محمدبن احمدبن ابی جعفر طبسی نیشابوری، به کوشش احمدعلی رجائی بخارایی، دانشگاه تهران، تهران؛

بلعمی، ابوعلی محمدبن محمد (۱۳۴۱)، *تاریخ بلعمی*، به تصحیح محمدتقی بهار «ملک الشعراء»، به کوشش محمد پروین گنابادی، اداره کل نگارش وزارت فرهنگ، تهران؛

بهار، محمدتقی (۱۳۷۵)، *سبک‌شناسی*، ۳ جلد، امیرکبیر، تهران؛
پلی میان شعر هجایی و عروضی فارسی در قرون اول هجری (۱۳۵۳)، به کوشش احمدعلی رجائی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران؛

بنیاد پیران (۱۳۵۷)، به کوشش جلال متینی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران؛

تاریخ سیستان (۱۳۱۴)، به کوشش محمدتقی بهار، مؤسسه کلاله خاور، تهران؛

ترجمه قرآن [زی] (۱۳۶۴)، به کوشش محمدجعفر یاحقی، مؤسسه فرهنگی شهید رواقی، تهران؛

ترجمه و قصه‌های قرآن (۱۳۳۸)، از روی نسخه موقوفه بر تربت شیخ جام (مبتنی بر تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری)، به کوشش یحیی مهدوی و مهدی بیانی، دانشگاه تهران، تهران؛

تفسیر حزقیال ← Gindin (2007)

تفسیر شتغسی (گزاره‌ای از بخشی از قرآن کریم) (۱۳۵۵)، به کوشش محمدجعفر یاحقی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران؛

جوینی، محمد (۱۳۸۲)، *تاریخ جهانگشا*، ۳ جلد، به کوشش محمد قزوینی، دنیای کتاب، تهران؛

حاجی سیدآقایی، اکرم‌السادات (۱۳۸۸ الف)، «لزوم تصحیح مجدد ترجمه تفسیر طبری»، معارف (دوره جدید)، دوره ۲۳، ش ۲؛

_____ (۱۳۸۸ ب)، «نگاهی به شیوه تصحیح ترجمه تفسیر طبری»، کتاب ماه ادبیات، س ۳، ش ۳۱؛

حقوقی، عسگر (۱۳۸۴)، *تحقیق در تفسیر ابوالفتوح رازی (سبک ادبی و روشن تفسیری)*، ۳ جلد، مجموعه آثار کنگره بزرگداشت شیخ ابوالفتوح رازی ۵، دارالحديث، قم؛

خرقانی، ابوالحسن (۱۳۵۴)، *احوال و اقوال شیخ ابوالحسن خرقانی (اقوال اهل تصوف درباره او) به ضمیمه منتخب نورالعلوم*، به کوشش مجتبی مینوی، انجمن آثار ملی، تهران؛

خواب‌گزاری (۱۳۴۶)، به کوشش ایرج افشار، بنیاد فرهنگ ایران، تهران؛

خواجه عبدالله انصاری هروی (۱۳۴۱ ق)، *طبقات الصوفیه*، به کوشش عبدالرحی حبیبی، انجمن تاریخ وزارت معارف افغانستان، کابل؛

_____ (۱۳۶۰)، *طبقات الصوفیه*، به کوشش محمد سرور مولایی، توس، تهران؛

_____ (۱۳۷۷)، *مجموعه رسائل فارسی خواجه عبدالله انصاری*، ۲ جلد، به کوشش محمد سرور مولایی، توس، تهران؛

خواجه نظام‌الملک (۱۳۶۴)، *سیر الملوک (سیاست‌نامه)*، به کوشش هیوبرت دارک، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران؛

دهقانیان، عباس (۱۳۸۵)، *فرهنگ جامع زبان و گویش نطنز، پَرشکوه*، تهران؛

- رازی، ابوالفتح (۱۳۷۱)، *روض الجنان و روح الجنان*، به کوشش محمدجعفر یاحقی و محمدمهدی ناصح، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد؛
- راستارگویا، و.س. (۱۳۷۹)، *دستور زبان فارسی میانه*، ترجمه ولی‌الله شادان، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران؛
- رضایتی کیشه‌خاله، محرم و جهان دوست سبزی‌علی‌پور (۱۳۸۶)، «ساخت ارگاتیو در گویش تاتی خلخال»، *مجله ادب‌پژوهی*، ش ۱، صص ۸۹-۱۰۵؛
- رواقی، علی (۱۳۴۶)، «ساختمانی از فعل ماضی»، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی*، س ۱۶، ش ۴، صص ۳۸۱-۳۹۳؛
- رودکی، ابو عبدالله جعفر بن محمد (۱۳۱۹)، *احوال و اشعار ابو عبدالله جعفر بن محمد رودکی سمرقندی (ج ۳)*، به کوشش سعید نفیسی، شرکت کتاب‌فروشی ادب، تهران؛
- زندبهن‌یسن (۱۳۸۵)، *تصحیح متن، آوانویسی، برگردان فارسی و یادداشت‌ها از محمدتقی راشد محصل*، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران؛
- سوزنی سمرقندی (۱۳۳۸)، *دیوان حکیم سوزنی سمرقندی*، به کوشش ناصرالدین شاه‌حسینی، امیرکبیر، تهران؛
- صادقی، علی اشرف (۲۵۳۶ ش.ش)، *دستور سال دوم آموزش متوسطه عمومی*، وزارت آموزش و پرورش، تهران؛
- _____ (۱۳۵۷)، *تکوین زبان فارسی*، دانشگاه آزاد ایران، تهران؛
- _____ (۱۳۸۰)، *مسائل تاریخی زبان فارسی*، سخن، تهران؛
- _____ (۱۳۸۷)، «درباره بعضی واژه‌های مربوط به تاب‌بازی»، *فرهنگ مردم*، س ۷، ش ۲۷ و ۲۸، صص ۲۳۷-۲۵۰؛
- صدیقیان، مهین‌دخت (۱۳۸۳)، *ویژگی‌های نحوی زبان فارسی در نثر قرن پنجم و ششم*، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران؛
- عطار نیشابوری، فریدالدین (۱۳۲۵)، *تذکرة الاولیاء*، ۲ جلد، به کوشش رینولد الن نیکولسون، مطبعة بریل، لیدن؛
- _____ (۱۳۵۹)، *الهی‌نامه*، به کوشش هلموت ریتز، توس، تهران؛
- فخرالدین اسعد گرگانی (۱۳۴۹)، *ویس و رامین*، به کوشش ماگالی تودوا و الکساندر گواخاریا، بنیاد فرهنگ ایران، تهران؛
- فرامرزی خداداد (۱۳۴۳-۱۳۵۳)، *سمک عیار*، ۵ جلد، به کوشش پرویز ناتل خانلری، بنیاد فرهنگ ایران، تهران؛
- فرخی سیستانی، ابوالحسن علی‌بن جلولغ (۱۳۴۹)، *دیوان حکیم فرخی سیستانی*، به کوشش محمد دبیرسیاقی، زوار، تهران؛
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۷)، *شاهنامه*، ۷ جلد، به کوشش جلال خالقی مطلق و محمود امیدسالار و ابوالفضل خطیبی، مرکز دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی، تهران؛
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۳۵)، *شاهنامه*، به کوشش محمد دبیرسیاقی، کتاب‌فروشی حاج محمدعلی علمی و ابن‌سینا، تهران؛
- فرهنگ‌نامه قرآنی (۱۳۷۷)، ۵ جلد، با نظارت دکتر محمدجعفر یاحقی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد؛
- قرآن‌قاس (۱۳۶۴)، ۲ جلد، به کوشش علی رواقی، مؤسسه فرهنگی شهید محمد رواقی، تهران؛
- قرآن مجید (۱۳۷۶)، ترجمه عبدالمحمد آیتی، سروش، تهران؛

قزوینی، محمد (۱۳۳۷)، *یادداشت‌های قزوینی*، ۱۰ جلد، به کوشش ایرج افشار، دانشگاه تهران، تهران؛
 قصص قرآن مجید برگرفته از تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری (۱۳۴۷)، به کوشش یحیی مهدوی، دانشگاه تهران،
 تهران؛

کلباسی، ایران (۱۳۶۷)، «ارگاتیو در زبان‌ها و گویش‌های ایرانی»، *مجله زبان‌شناسی*، س ۵، ش ۲، صص ۷۰-۸۷؛
 _____ (۱۳۶۶)، «مقایسه نقش وندهای شخصی در فارسی میانه»، *فرهنگ*، کتاب اول؛

_____ (۱۳۸۸ الف)، *فرهنگ توصیفی گونه‌های زبانی ایران*، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران؛

_____ (۱۳۸۸ ب)، «حالت در زبان‌ها و گویش‌های ایرانی»، *مجله زبان‌شناسی*، س ۲۳، ش ۴۴، صص ۵-۲۵؛
 محمدبن حسین رازی (۱۳۶۱)، *نزهة الکرام و بستان العوام*، ۲ جلد، به کوشش محمد شیروانی، چاپخانه مهین،
 [بی‌جا]؛

محمدبن منور (۱۳۸۱)، *اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید*، ۲ جلد، به کوشش محمدرضا شفیعی کدکنی،
 آگاه، تهران؛

مستملی بخاری، خواجه امام ابوالبراهیم اسماعیل بن محمد (۱۳۶۳)، *شرح التعرف لمذهب التصوف (نور المریدین
 و فضیحة المذعین)*، ۴ جلد (۱۳۶۳-۱۳۶۶)، به کوشش محمد روشن، اساطیر، تهران؛
 معین، محمد (۱۳۳۷)، *مفرد و جمع*، دانشگاه تهران، تهران؛

معین الدین فراهی هروی (مشهور به ملا مسکین) (۱۳۴۶)، *حدائق الحقایق*، به کوشش سید جعفر سجادی،
 دانشگاه تهران، تهران؛

منوچهری دامغانی (۱۳۷۵)، *دیوان*، به کوشش محمد دبیرسیاقی، زوار، تهران؛

ناتل خانلری، پرویز (۱۳۸۲)، *تاریخ زبان فارسی*، ۳ جلد، فرهنگ نشر نو، تهران؛

ناصرخسرو قبادیانی (۱۳۸۴)، *دیوان*، با مقدمه سید حسن تقی‌زاده، نگاه، تهران؛

نسفی، امام ابوحفص نجم‌الدین عمر بن محمد (۱۳۵۳)، *تفسیر نسفی*، ۲ جلد، به کوشش عزیزالله جوینی، بنیاد
 فرهنگ ایران، تهران؛

نظامی عروضی سمرقندی، احمد بن عمر بن علی (۱۳۳۳)، *چهار مقاله*، به کوشش محمد معین، کتاب‌فروشی زوار، تهران؛

نیبرگ، هنریک ساموئل (۱۳۸۱)، *دستنامه پهلوی*، ۲ جلد، با مقدمه کتایون مزدپور، اساطیر، تهران؛

ویندفور، گرنوت (۱۳۸۳)، «حالت در زبان‌های ایرانی»، *ترجمه اسفندیار طاهری، نامه پارسی*، س ۹، ش ۱؛

هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان (۱۳۸۴)، *کشف المحجوب*، به کوشش محمود عابدی، سروش، تهران؛

BAUER, Brigitte (2000), *Archaic Syntax in Indo-European: The Spread of Transitivity in Latin and French*,
 Berlin, New York;

BRUNNER, Ch. J. (1977), *A Syntax of Western Middle Iranian*, Persian Studies Series, Num. 3, New York:
 Caravan Books;

CARDONA, G. (1970), "The Indo-Iranian Construction *mana (mama) krtam*", *Language (Journal of The
 Linguistic Society of America)*, vol. 46, num. 1: 1-12;

Dabir-Moqhadam, M. (2008), "On Agent Clitics in Balochi in Comparison with Other Iranian
 Languages", *The Balochi and Others*, Eds. Carina JAHANI, Agnes KORN, Paul Tirus, Wiesbaden,
 Reichert: 83-101;

- _____ (2012), "Linguistic Typology: An Iranian Perspective", *Journal of Universal Language*, Vol. 13, No. 1: 31-70;
- FARUDI, Annahita and Maziar TOOSARVANDANI (2005), "The Loss of Ergativity in Dari Modal Verbs", in: *Oxford University Working Papers in Linguistics, Philology & Phonetics*, Ed. Anna McNay: 149-160;
- _____ (2008), "Ergativity and the structure of complex predicates in Dari", *Conference on Complex Predicates in Iranian Languages*, July 5, 2008: 1-11;
- GEIQR, W. (1893), "Die Passivconstruction des Präteritums Transiter Verb aim Iranischen", Festgruss an Rudolph von Roth: 1-15;
- GINDIN, T.E. (2003), "The Tafsir of Ezekiel: Four Copyist or Four Authors?" in: *Persian origins, Early Judaeo-Persian and the Emergence of New Persian*, Collected Papers of the Symposium, Gottingen 1999, Edited by Ludwig PAUL, Wiesbaden;
- _____ (2007), *The Early Judaeo-Persian Tafsirs of Ezekiel: Text, Translation, Commentary*, Vol. I: text (Veröffentlichungen zur Iranistik), Austrian Academy of Sciences;
- _____ (Forthcoming a), *The Early Judaeo-Persian Tafsirs of Ezekiel: Text, Translation, Commentary*, Vol. III: grammar (Veröffentlichungen zur Iranistik), Austrian Academy of Sciences;
- _____ (Forthcoming b), "How to say No in Early Judaeo-Persian", *Proceedings of the Sixth Misgav Yerushalaim Congress*, eds. D.M. BUNIS, Y. BENTOLILA and E. HAZAN;
- HAIQ, Geoffrey (2004), *Alignment in Kurdish: A Diachronic Perspective*, Habilitationsschrift zur Erlangung der venia legendifur das Fachgebiet Allgemeine Sprachwissenschaft, eingereicht bei der Philosophischen Fakultät der Christian-Albrechts-Universität zu Kiel;
- _____ (2008), "The Emergence of Ergativity in Iranian: Reanalysis or Extension?", in: *Aspects of Iranian Linguistics*, Edited by Simin KARIMI, Vida SAMI'IAN and Donald Stilo, Cambridge Scholars Publishing: 113-128;
- HENNING, W.B. (1977), "Das Verbum des Mittelpersischen der Turfanfragment", (ZII: 158-253), in: *Selected Papers*, ACTA IRANICA, Deuxieme Serie, Vol. V, 14: 65-160;
- IVANOW, W. (1923), "Tabaqat of Ansari in the Old Language of Herat", *Journal of the Royal Asiatic Society*, Part III-July: 337-382;
- KORN, Agnes (2008), "Marking of Arguments in Balochi Ergative and Mixed Constructions", in: *Aspects of Iranian Linguistics*, Edited by Simin KARIMI, Vida SAMI'IAN and Donald Stilo, Cambridge Scholars Publishing: 249-276;
- _____ (2009), "The Ergative System in Balochi from a Typological Perspective", *Iranian Journal of Applied Language Studies*, Vol. 1, No. 1: 43-79;
- LAZARD, G. (1963), *La Langue des Plus Anciens Monuments de La Prose Persane*, Paris: librairie c. klincksieck;
- _____ (1979), "Deux Questions de Linguistique Iranienne: La Construction Passive du Parfait Transitif et La Versification du Moyen-Iranien Occidental", *Bibliothèque de l'Information Grammaticale*, E. Benveniste Aujourd'hui: 239-248;

- MACKENZIE, D.N. (1964), "The Indirect Affectee in Pahlavi", in: Dr. Unvala Memorial Volume, Bombay: 45-48, in: *Iranica Diversa* (1999), vol. 1: MA3-6;
- MIRDEHQHAN, Mahinnaz and Nader Jahangiri (2005), "Split-Ergative Morphology in Hindi/Urdu, Pashto & Balochi Languages", *J. of Humanities*, Vol. 12 (3): 93-122;
- Noda, Keigo (1983), "Ergativity in Middle Persian", *Gengo Kenkyu* 84: 105-125;
- _____ (1999), "From Ergative to Accusative: A Case for Reanalysis in Middle Persian", The society for Near Eastern Studies in Japan (Nippon Oriento Gakki), *Orient*, Volume XXXIV: 49-60;
- NYBERG, Henrik Samuel (1974), *A manual of Pahlavi, Part II: Glossary*, Wiesbaden: Harrassowitz;
- ORSATTI, Paolo (2003), "Syro-Persian Formulas in Poetic Form in Baptism Liturgy", in: *Persian Origins, Early Judaeo-Persian and the Emergence of New Persian*, Collected Papers of the Symposium, Gottingen 1999, Edited by Ludwig PAUL, Wiesbaden: 147-176;
- PAPER, H.H. (1972), *A Judeo-Persian Pentateuch, the Text of the Oldest Judeo-Persian Pentateuch Translation*, British Museum Ms. Or. 5446. Leiden, 1972;
- PAUL, Ludwig (2008), "Remarks on the Evolution of the New Persian System of Past Tenses", *Irano-Judaica VI*, Ed. Shaul SHAKED and Amnon NEIZER;
- PAYNE, John, R. (1998), "Ergative Construction", *Encyclopedia of Iranica*, Vol. VIII, Fasc.: 5, Ed.: Ehsan YARSHATER: 555-558;
- SALEMANN, C. (1930), *A Middle-Persian Grammar*, Translated by L. BOQDANOV, Bombay;
- SILLO, Donald (2008), "Two Sets of Mobile Verbal Person Agreement Markers in the Northern Talyshi Language", in: *Aspects of Iranian Linguistics*, Edited by Simin KARIMI, Vida SAMI'IAN and Donald Sillo, Cambridge Scholars Publishing: 363-390;
- TAFAZZOLI, Ahmad (1986), "The Indirect Affectee in Pahlavi and in a Central Dialect of Iran", in: *Studia Grammatica Iranica*, Festschrift für Helmut Humbach, Münchener Sprachwissenschaftlicher Studienkreis, Erlangen: 483-487;
- WENDLAND, Antje (2008), "On the ergativity in the Pamir languages", in: *Aspects of Iranian Linguistics*, Edited by Simin KARIMI, Vida SAMI'IAN and Donald Sillo, Cambridge Scholars Publishing: 419-434.